((الله))

(الحجة البالغه)

رساله اصول دین
و عقاید خمسه مسلمین که واجب
است بر هر مکلف تحصیل جزم و یقین
باین مضامین از روی ادله و براهین چنانچه
در این وجیزه بطرق عقلیه و نقلیه تحریر گردید ببیان
شافی و وافی برای مبتدین و منتهین و بحمدالله وله الشکر
که با سهولت بیان حاوی دقائق و حقائقی است
که دیده نشده است در کتب سابقین
و شنیده نگشته از افواه لاحقین
و لهذا حسبة لله
تعالی

[illegible]عبد صالح الموفق من ربه لکل عمل رابع الحاج ابوالقاسم الهرانی
التربتی ختم الله له بالسعادة و حتم له الحسنی و زیادة متصدی طبع
[illegible] از [illegible] ملتمس از ناظرین و مستفدین انکه مؤلف و بانی
و [illegible] را [illegible] خیر یاد و بطلب مغفرت شاد فرمایند.
[illegible] الجمیع انه هو العلیم السمیع

طبع فی ۲۰ شوال سنه ۱۳۲۷

F
ح/

۱۷۹ پ‍ن/۵۳

بسمه تعالی

«یا اهل العالم»

تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم

رساله اصول دین شیعه

واس احکام شریعه

مختصری است

نام کتاب اصول دین و عقاید مسلمین
تاریخ ثبت دفتر
شماره عمومی ۱۴۰
شماره خصوصی

مستخرج از مولفات مشتهره و مصنفات منتشره حضرت علامه العلماء المتبحرین قدوة الفقهاء و المجتهدین بحر العلوم الباهرة فقیه العترة الطاهرة الایة العظمی و الحجة الکبری الاعلم الاورع الاتقی مولینا

السید محمد هادی الخراسانی الحائری

متع الله المسلمین ببرکات وجوده و نفع العالمین انوار فضله وجوده و قد تصدی لطبعها و نشرها حسبة لله تعالی الموفق بتوفیق الملک العاصم الحاج ابوالقاسم الهراتی حباه الله بخیر الدارین و جزاه بما ماثر رب العالمین و حیث التمس جمع من اولی السعاده و السیاده نشرها فبادرت و مرتها اجول الله اجر الجمیع فانه العلیم السمیع و انا (الاقل صدر الدین الموسوی البهبهانی)

غره شوال ۱۳۲۷

مشهد - چاپخانه ایران

کتابخانه مسجد اعظم قم
شماره کتاب: ۲۷ ۳۵۳
تاریخ ثبت: ۷۷/۱۲/۲۵
شماره مسلسل:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و کفی و الصلوة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد وآله الطاهرین ائمة الصدق والوفا .

وبعد واجب است بر هر بالغ عاقل تحصیل علم و یقین قطعی باصول دین از دلیل و برهان وحرام است تقلید پس اگر بصواب رود مأجور نیست و اگر بخطا رود معذور نخواهد بود بلکه بایست از روی ادله و لو اجمالیه جزم بمسائل اصولیه برساند هر چند اصطلاحات علمیه را نداند .

ومسائل اصول دین پنج است سه اصول اسلام وآن توحید و نبوت و معاد منکر یکی از این سه کافر است و دو اصول مذهب عدل و امامت منکر یکی از این دو مؤمن نیست هر چند مسلم باشد لهذا این رساله را مرتب ساختیم بر پنج باب و یك مقدمه ویك خاتمه .

(مقدمه)

در بیان اقسام ادله و احکام آن

بدانکه هر مسئله اگر معلوم و یقینی بود پس میتوان دلیل برای مسئله

دیگر گردد واگر مشکوك یا مظنون باشد نمیتواند دلیل چیزی گردد بلکه خود محتاج بدلیل است پس البته مجهولات باید منتهی بمعلومات گردد و معلومات بر دو قسم است بدیهی و نظری .

بدیهی آنستکه عاقل بمجرد تصور یقین بصدق و صواب یا یقین بکذب و خطاء آن پیدا کند و لهذا هیچ عاقلی در آن شك نکند و عقلا در آن اختلاف نکنند چنانکه گوئی یکی نصف دو تا است و جزء شئی اقل از کل است و هستی و نیستی در یك شئی جمع و رفع نشود و دو ضد با هم جمع نشوند و چون آفتاب براید روز باشد و نظری آنستکه از دلیل قطعی و برهان جزمی حاصل شود وقبل از نظر در دلیل مشکوك باشد چنانکه گوئی عالم حادث است و دور و تسلسل باطل است و معاد حق است .

و دلیل علمی بر دو قسم است عقلی و نقلی .

عقلی آنستکه عاقل بمحض تامل در محسوسات و بدیهیات جزم بآن برساند و ابدا توقف بتصدیق شرع و بیان شرعی نداشته باشد چون ادله اثبات وجود صانع که عقلی محض است و معقول نیست که نقلی باشد و هم چنین اصل معاد را میتوان بدلیل عقلی اثبات کرد

و هکذا مسئله عدل را

و نقلی انستکه فی الجمله منتهی بنقل و شرع شود هر چند ببعض مقدمات بعیده ان باشد مانند بقین بخصوصیات معاد و اعجاز قران وامامت امیرالمؤ منین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین

(بـاب اول)

((در اثبـات))

وجود صانع عالم و توحید ان بدانکه ادله و براهین این باب از حد حصر بیرون و از شماره و تعدد افزون است بلکه میتوان گفت که اصل وجود صانع برای عالم از بدیهیات است چنانچه حق سبحانه وتعالی استفهام انکاری میفرماید

افی الله شك فاطر السموات و الارض

ایا میتوان شك و شبهه در وجود خدا کرد که خلق آسمان وزمین فرمود یعنی هر عاقلی که یك صنعتی و چیزی را ببیند البته یقین میکند کسی دیگر او را ساخته وهرکز خود بخود پیدا نشده

((در ادله اثبات صانع عالم))

واین مطلب درهمه ذرات عالم از خورد و بزرك ساری وجاری است برای هرلباسی خیاطی وهربنائی بنائی وهر کشتی فلاحی وهر کشتی ملاحی وهر کتابی کاتبی وهر خطابی خاطبی وهرلشکری را امیری وهر بعره را بعیری باشد و هکذا پس چگونه این عالم اکبر سموات وارضین را مدبر ومدبر وصانع بصیر قدیر نباشد وچون وجود صانع از کثرت وضوح قابل تشکیك نیست لهذا هیچ یك از عقلاء عالم انکار ان نکرده بلکه همه حکما و عقلا بکلمه واحدة اتفاق واجتماع دارند که اسمان و زمین و جمیع حوادث متغیره منتهی بمبدء واجب قدیم غیر زائل گردد و احدی احتمال نداده که ممکنی بخودی خود موجود شود چه شود بهمه اسمان و زمین که بخودی خود موجود شده باشد که البته محال است بلی اختلاف در خصوصیات مبدء عالم دارند اعتقاد اهل سلام بر این است که مبدء عالم حضرت واجب الوجود واحد عالم قادر تعالی است

((اما دلیل))

بر وجوب وجود او یعنی آنکه هستی ذاتی او است و محال است آنکه نیست شود آنکه اگر چنین نباشد بلکه بتواند نیست شود پس ممکن

خواهد بود مثل سائر ممکنات پس مبدء همه ممکنات نخواهد بود بلکه همه ممکنات بی مبدء خواهد بود و دانستی که هیچ ممکنی و حادثی بی مبدء نباشد پس همه ممکنات چگونه بی مبدء باشند پس همه ممکنات و حوادث مبدء غیر ممکن وغیر حادث میخواهند که موجود باشد تا ایجاد همه ممکنات و حوادث نماید و باید باقی باشد تا ممکنات باقی مانند زیرا چیزی که اصل وجود او از دیگری است محال است بخودی خود باقی ماند زیراکه بقاء وجود بعد از وجود است چنانچه ممکن در وجود سابق محتاج است در وجود لاحق هم محتاج است و قیاس بینا و بناء غلط است چه اصل وجود اجزاء بنا ازبناء نیست بلکه از خدا است وخدا باقی است اجزا هم باقی است

و امادلیل

بر علم وقدرت او پس اگر قادر نبود خلق نمیکرد و اگر عالم نبود پس این وضع متقن و نظام احسن وصنع عجیب وصوغ غریب که هر ذره از ذرات و نقطه از جزئیات این عالم عظیم و بساط وسیع را نظر کنی هر چیزی را در محل خود و هر جزئی در جای لائق بینا بی بلکه

در هر نقطه هزاران نکته میابی بغیر از حسن و زیبائی بحدی که چشم دل و دیده عقل متحیر ومبهوت میشود پس هر گاه عقل ناقص مادر حسن نظام وکیفیت انتظام بعض اجزاء عالم بعجب میاید پس خلاق کل این عالم کبیر چگونه خبیر و بصیر و لطیف قدیر نباشد آیا میتوان نسبت داد این نظام احسن ووضع متقن را بطبیعت بی ادراک وبی شعور کور کورانه این را بهم بافته مانند باد تند که خاك و خاشاك وسنك و کلوخ را با هم جمع کند یا سیل آب که هر چه جلوش آید بر روی هم ریزد چنانکه هرگز از باد و آب شئی منظم و امر منتظم حاصل نشود از طبیعت غیرد را که محال است این وضع غریب وصنع عجیب موجود شود چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شئی قدیر الذی خلق سبع سموات طباقا ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصر خاسئا و هو حسیر

و امادلیل

بر توحید واینکه خدا یکی است پس بوجوه بسیار و ادله بی شمار واضح وآشکار است

(۱) آنکه اگر متعدد بود البته تا بحال خبری و اثری از آن دیگری بما میرسید و معلوم میشد و الی الان بحمد الله نرسیده

(۲) اگر در این عالم دو خدا تصرف میکرد رشته ارتباط وحبل اتحاد اجزاء این عالم چنانچه محسوس است گسیخته میشد دو سلطان دریك مملکت نگنجد

(۳) این خدای واحد خبر داد که خدای دیگر نیست و کذب ودروغ از خدا محال است

(٤) خدای دیگر یا از جنس این خدااست یامباین اگر از یك جنس باشند پس باید مرکب باشند از وجود وغیروجودغیروجودنه واجب ذاتی شود ونه جزء آن زیرا که چون عین وجود نیست باید وجودش ازغیر باشد پس ممکن خواهد بود پس واجب باید صرف وجود و محض هستی باشد و تعدد در آن محال است واگرمباین باشد پس مباین صرف وجودصرف عدم ونیستی است وبالضروره واجب الوجود نخواهد بود بلکه واجب العدم باشد

(٥) تعدد واجب منافی با حکمت و مصلحت عالم است چه همیشه خلق این خدا آرزوی خدای دیگر کنند و رشته محبت گسیخته وحبل طاعت و عبادت منفصم و فتنه و فساد و سر کشی و دشمنی بین خالق و

مخلوق وبین خالق دائم باشد

لوکان فیهما الهة الا الله لفسد تا

باب دوم در عدل

یعنی خدا ظلم و تعدی بر احدی نمیکند بلکه عطا و منع و ثواب وعقاب او همه بر حق و صواب و موافق حکمت و صلاح است و خلاف آن محال است (بدانکه) حق سبحانه و تعالی را صفات ثبوتیه هست وصفات سلبیه

اما صفات ثبوتیه

پس عین ذات است نه غیر ذات زیرا اگر غیر ذات باشد یا واجب باشد یا ممکن اگرواجب باشد لازم آید تعدد واجب الوجود وآن محال است است چنانچه گذشت و اگر ممکن باشد پس ذات واجب فاقد آن صفات باشد مثلاذات خدای قادر عالم حی موجود نباشد پس چگونه خلق عالم را بذاته فرمود پس بذاته و و حدانیته قادر باشد موجود باشد حی عالم سمیع بصیر لطیف خبیر باشد تا این عالم کبیر و اشیاء خطیر کثیر را خلق فرماید و مبدء همه موجودات غیر خود باشد (و بدانکه) چنانکه عقول

بشر و خلق ما سوی هرگز کنه و حقیقت ذات خدا را نشناسند بلکه فقط اجمالا تصور و تصدیق کنند همچنین کنه و حقیقت صفات ثبوتیه خدا را ندانند زیرا که دانستی که عین ذات است و معرفت کنه ذات خدا محال است (این التراب ورب الارباب)

(اگر گوئی)

چگونه میشود معرفت که محال باشد و مع ذلك علم و یقین باو برسانیم

(جواب گوئیم)

تو خود علم و جزم ضروری بوجود خود داری و حقیقت خود را محال است بشناسی پس اگر هر کسی در نفس خود

که اقرب همه اشیاء است چنین باشد پس با لنسبة با عظم اشیاء واعلی وارفع واجل همه عالم چگونه خواهد بود

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

واما صفات سلبیه

پس آنها را بکمال وضوح و تفصیل و بکنه و حقیقت خوب میتوان فهمید و شناخت چنانچه گوئیم خدا مرکب نیست جسم نیست عرض نیست

عاجز نیست جاهل نیست ظالم نیست بلکه اگر بنظر دقیق و فکر صائب تامل کنی در اطلاق و تعبیر از صفات ثبوتیه و اطلاق ماها آنها را بر ذات حضرت باری تعالی همه باعتبار صفات سلبیه خواهد بود پس اطلاق قادر بر خدا یعنی عاجز نیست عالم یعنی نادان نیست غنی یعنی محتاج نیست عادل یعنی ظالم نیست حکیم یعنی بیهوده کار نیست چنانچه حضرت سیدالعارفین امیر المومنین علیه السلام فرمود کمال التوحید نفی الصفات عنه (و بدانکه) صفت عدل اگر چه از سائر صفات اجل واعظم نیست لکن توان گفت که از همه صفات بلکه از خود ذات تبارك و تعالی اهم وانفع واحکم میباشد زیرا که اگر خدابذاته عادل نباشد و ظلم وتعدی در ذات او روا و ممکن باشد پس نبودن چنین خدائی و خلق نکردن او یقیناً بهتر خواهد بود زیرا که در نبودن او اگر چه خیری موجود نشود لکن هیچ شری هم محقق نخواهد شد لکن در وجود او ممکن است که همه اقسام ظلم وتعدی محقق شود و ابدا خیری موجود نشود یا آنکه وجود شر و ظلم اکثر و بیشتر از خیر باشد مثلا اگر چه از خدا در دنیا خیر میبینیم لکن شاید در آخرت که حیات ابدی است جز شر وضرر وعذاب وعقاب چیز دیگر نباشد وهمه وعده های ثواب و بهشت دروغ

باشد و بالضروره نبودن چنین خدائی بهتر است بلی اگر خدا بذاته عادل باشد وکذب وظلم و بیهودگی بر او محال و ممتنع باشد پس وجود چنین خدائی بالضروره واجب و لازم خواهد بود واعتماد واطمینان و محبت و اطاعت او بر همه خلق لازم وواجب خواهدبود **پس ازاینجا** خواهی دانست که اهل سنت وجماعت که بر خلاف شیعه منکر صفت عدل میباشند بلکه سائر صفات ثبوتیه را غیر ذات واجب میدانند و قائل بتعدد قدما شده‌اند چه قدر بر باطل وخطا رفته اند وبچه اندازه کجروی وهرزه کوئی پیش گرفته‌اند و فی الحقیقة انکار عدل ابطال همه شرایع واحکام الهیه است زیرا اگر خدا عادل نباشد کذب بر او جائز باشد پس اعتماد بر احکام ووعد ووعید او نباشد و عبادت او لغو باشد شاید مطیع را بجهنم بردوعاصی را ببهشت پس ثابت شد که اعتقادبعدالت خدا اهم همه عقائد است

در نبوت عامه

باب سوم

در نبوت است واجب است علم وقطع بنبوت خاتم انبیا محمدبن عبدالله

صلی‌الله علیه وآله واینکه شریعت و نبوت او باقی است الی یوم القیمة از روی دلیل وبرهان و حکم عقل ونظر بمعجزات آن سردر

اما حکم عقل

پس بعد از علم ویقین بوجود خالق قادر علیم حکیم چنانچه گذشت پس بالضروره عقل حکم کند که چنین خدائی این عالم با عظمت و اهمیت راعبث خلق نکرده واین نوع بشر را که اعظم اجزاء عالم‌است و سلطنت بر همه ولیاقت ترقیات در صفات کمالیه دارد بخود وا نگذارد زیرا اگر افراد هر کس بر دست خودش باشد میخواهد تفوق بر همه افراد بشر داشته جالب و جاذب همه خیرات بسوی خود و از دیگران منع نماید وبالضرورة این امر موجب فتنه وفساد وقتل وهلاك حرث و نسل شود پس البته واجب است بر خالق حکیم جعل قانونی در آداب معاشرت نوع بشر فرماید و همه را الزام بر متابعت آن نماید تاهمه بروفق عدل و صواب مشی نمایند چنانچه حق تعالی در جواب ملائکه که گفتند

اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء

فرمود انی اعلم مالا تعلمون یعنی من جعل قانون

بر طبق عدل وحکمت کنم تا مانع از فتنه وفساد باشد واین معنی که حاجت

نوع بشر بقانون و قواعد کلیه در تمدن و تعیش باشد از بدیهیات است و لهذا هیچ دولتی و هیچ مملکتی نیست مگر اینکه یك قوانین معینه دارند که همه بر طبق آن مشی میکنند وابدا سلطنتی در عالم نیست که قانون مشخصی نداشته باشد پس چگونه شود که مملکت حضرت واجب الوجود بی قانون وخالی از قاعده عادله باشد و البته باید قانون لازم بر جمیع افراد بشر بروفق عدل و صلاح همه باشد و الا ظلم لازم آید و کیستکه علم محیط بر همه افراد بشر وهمه جهات خیر و شر داشته باشد تا جعل قانون صالح برای جمیع کند احدی نیست جز خدای تعالی پس البته باید جعل قانون را خدا کند تا موجب اطمینان قلوب و قبول خلق گردد والبته باید واسطهٔ و بین خالق وخلق باشد که آن قانون را از خدا بگیرد وبخلق برساند وآن واسطه و رابطه پیغمبر است پس باید در هر زمانی شریعت و پیغمبری از جانب خدا در خلق باشد و لهذا خدا

جعل خلیفه قبل از جعل خلیفة فرمود (پس میگوئیم) اگر کسی دعوی پیغمبری کند وکتاب وشریعتی آورد ونسبت بخدا دهد پس اگر خدا ابطال او فرمودو دلیل قطعی بر بطلان او قائم و واضح فرمود پس باطل است واگر نه پس البته صحیح است زیرا بر خدا واجب است ابطال مدعی نبوت کاذبه رانماید و واجب است بر خدا بعث نبی صادق پس اگر نبی صادقی جز این مدعی نباشد و دلیلی بر بطلان او قائم نیست پس البته حق خواهد بود و این از قبیل مدعی بلا معارض است که قولش حجت است پس اقامه معجزه انبیا زیادتی فضل و ابلاغ حجت است وبهمین دلیل دعوی کفار که نسبت سحر بانبیا دهند مردود و باطل گردد

(در نبوت خاصه)

(وهرگاه)

تأمل در این تبیان متین و برهان مبین نمودی یقین خواهی کرد بحقانیت وصدق نبوت ورسالت حضرت محمدبن عبدالله سیدالمرسلین صلی الله وعلیه وآله زیراکه آن جناب دعوی نبوت ورسالت نمود وشب وروزخود را بخدا چسبانید وقرآن را کتاب خدا خواند وهمه گفتار و کردار خود را نسبت بوحی و نزول جبرئیل داد وابداً واصلا حق تعالی او را باطل نساخت و دلیلی برعدم صحت دعوی او قائم

نشد بلکه همه تقادیر سماویه وارضیه وشواهد وعلائم عقلیه و نقلیه و کرائم نفسانیه و اخلاق روحانیه همه‌گی در همه احوال مصدق و مؤید مقال او بودند (بالاتر از این) دانستیکه باید دین حق و شرع الهی بین مردم باشد وبالضروة دیدیم که حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه و آله همه مردم عالم را دعوت بدین خود کرد واهل همه ادیان را کشت پس چگونه حق‌تعالی حفظ دین حق و اهل آن را نکرد وهمیشه دین اسلام و مسلمین راغلبه داد تا ممالك شرق و غرب عالم شدند واسلام راسخ و ساری وشایع گردید هرکز حکمت الهیه و حجت بالغه خدا

با این احوال محسوسه درست نیایدمگر آنکه این‌دین صحیح وصادق باشد و بهمین دلیل اشاره فرماید قوله تعالی

قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن‌عنده علم الکتاب

یعنی همین دلیل و حجت کافی است در صحت نبوت من که خدا موجود است ودعوی مرا میبیند و مرا مانع نمیشود و دلیلی بر بطلان من اقامه نمیفرماید و همچنین کسیکه علم کتاب دارد که علی علیه سلام است شهادت بر رسالت من میدهد چه هر گز حاوی کتاب تصدیق بنی کذاب

نخواهد فرمود

و اما معجزات

آن جناب پس از حد حصر و حساب بیرون است و آن بر انواع مختلفه است که هر نوعی افراد وآحاد غیرمحصوره دارد مثل معجزات قوای بدنیه آنسرور ومعجزات اخلاقیه و معجزات علومیه و معجزات آداب و ادبیه و معجزات سیاسیه و معجزات افعالیه و معجزات اخبارات سلف و معجزات اخبار غیبیه و معجزات منامیه و معجزات میلادیه و معجزات مماتیه و معجزات مرقد شریف و معجزات حربیه و معجزات بلادیه وغیر این از انواع بسیار

واعظم از همه معاجز

آن جناب دو نوع است که آن معجزه کتاب مستطاب ومعجزه عترت اطیاب باشد

اما قرآن عظیم و فرقان حکیم

پس آن اعظم از همه معجزات همه انبیا و مرسلین است از چندوجه

وجه اول

آنکه برای هیچ پیغمبری معجزه باقیه بعد از خودش نیست مگر از

برای پیغمبر ما صلی الله علیه وآله که قرآن عظیم معجزه باقیه سامیه است الی یوم القیمه و این مطلب بجهة اجلال و احترام پیغمبر ما است که برای انبیاء سابقین بینه و برهان و علامتی باقی نداشت جز مجرد اسمی و ذکری فقط تا آنکه در تصدیق و اثبات نبوت آنها محتاج بپیغمبر ما باشند چنانچه در مقام دعا محتاج بتوسل بپیغمبر ما بودند لهذا مکرر را در کلام خدا میفرماید (مصدق لما معکم) زیرا که هر گاه نبوت بپیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم واعجاز قرآن مجید ثابت نشود هرگز صحت و حقانیت نبوت موسی و عیسی علیهما السلام ثابت نگردد چه هرچند نصاری خبر از نبوت و معجزه عیسی میدهند همان قسم گروه یهود تکذیب ایشان میکنند چنانچه طوائف هنود تکذیب همه نصاری ویهود کنند وهمچنین فرق غیرمحصوره اهل عالم هریك تکذیب دیگری کنند (کل حزب بما لدیهم فرحون) پس فعلا درعالم هیچ قسم دلیلی وحجتی برای هیچ ملتی نیست مگر برای اهل اسلام و آن قرآن عظیم است که معجزه همه انبیاء و مرسلین است الی یوم القیمه چنانچه فرمود

و جعلناه کلمة باقیة فی عقبه

وجه دوم

آنکه البته باید خدای حکیم حجة خود را بر مکلفین تمام و راه هدایت را روشن و آشکار دارد و بالضروره امروزه حجتی و راه هدایتی موجود نیست مگر راه اسلام و حجت قرآن پس البته باید قرآن معجزه باشد وگرنه پس راه هدایت بالکلیة مسدود خواهد بود چه اگر قرآن عظیم که دعوی اعجاز میکند اگر بر حق نبود واجب بود

که حق تعالی او را باطل کند چنانچه دعوی فرعون و سحر سحره را بعصای موسی ع باطل فرمود پس مجرد وجود قرآن و امکان صحت آن وپیروی جمعی از عقلاء وکلمین و ارباب علم وصلاح و عدم قیام دلیلی بر بطلان آن چنانچه همه این مراتب ضروری ووجدانی است کافی است در صحت و حقیقت آن .

وجه سوم

آنکه قرآن عظیم که از شخصی که نه خط مینوشت و نه میخواند و نه نزد علما و حکما حاضر شده بود بلکه عمر خود را فیما بین اعراب خونخوار که اجهل اهل عالم بودند وشب وروز در بین کوهها و صحراها

گذرانیده و بعد از گذشتن اکثر عمر شریف او در عرض بیست سال قرآن عظیم تدریجا بر او نازل شد پس بالضروره اگر از غیر خدا بود باید مشتمل بر بسیاری از مزخرفات و اباطیل و اکاذیب و مناقضات و اختلافات صدر وذیل و سهو ونسیان و خطا باشد و بالوجدان خلاف همه اینها درقرآن عظیم محسوس است که همه مطالب آن بروفق حکمت و صلاح و موافق عقل ونقل و ابدا اختلافی و منافیاتی چنانچه همه کتابهای دیگران دارند ندارند و اشاره باین وجه کند قوله تعالی (ولوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا) آیا نمیبینی کتب یهود و نصاری چه قدر مطالب قبیحه وخلاف عقل ونقل دارد چه رسد بمثل اراجیف و ترهات شیخیه و بابیه مانند کتاب (بیان) که تقریبا ده ورق ازاول آن کلمه بکلمه الفاظ مزخرفه و خرافات مضحکه که هیچ بچه و دیوانه چه رسد باقل عقلا و اجهل مردم چنین مزخرفاتی بهم نمیبافد و مطالب آن قدر شور وشر است که مثل ابلیس جاهل کرمانی در (ارشاد) خود آن دیوانه را اجهل جهال عالم خوانده و دانسته است فراجع واستبصر (وبالجمله) بالضروره یوما فیوما بزرگی و عظمت مطالب سامیه قرآن و حکم و مضامین عالیه آن بر قلوب صافیه و اذهان ذاکیه بهتر و بیشتر روشن میگردد حتی آنکه حکماء اجانب

روز بروز استفاده از مصالح و حکم محوبه قرآن نمایند چه رسد بحکما و اطباء اسلام چنانچه اثبات معجزات قرآن را در تطبیق آیات براستکشافات جدیده وطب حادث امروزه مینمایند و بهمین جهت حق سبحانه و تعالی اصرار بر تکرار تلاوت آن در اناء لیل و اطراف نهار میفرماید.

وجه چهارم

آنکه قرآن مجید همیشه غض طری جدید است که هیچ کس از کثرت قرائت آن و تکرار تلاوت آن سیر وملول نمیشود بلکه با اینکه خیلی قصص آن مکرر است هر یک راکه شخص میخواند و لذت میبرد آن دیگری را هم که قرائت میکند همان لذت یا زیاده میبرد و بدیهی ومحسوس است که کتب مخلوق چنین نیست شاید یکی از حکم و مصالح تکرار قصص و بعض آیات همین باشد و هکذا کتب علمیه علما و حکما و تواریخ و قصص را هر چه بیشتر در آن غور و تامل و تکرار شود بیشتر اشکال بر آن متوجه گردد بخلاف قرآن که غور و زیادتی تامل در آن موجب مزید بصیرت و خرمی دل وتحصیل علم جدید میگردد

وجه پنجم

فصاحت و بلاغت و وجازت لفظ و بزرگی معنی قرآن عظیم بحدی است که همه فصحا عالم حتی کفار قریش که افصح بنی آدم بودند زانوی عجز بر زمین زدند و از غایت بغض و حسد وضیق خناق انگشتها را در گوش میکردند که نشنوند و اگر جمعیتی بودند صدا ها بلند میکردند که صوت قرآن بگوش ایشان نرسد و اگر کسی نزد آن حضرت مشرف میشد تو صیه میکردند که مبادا گوش بقرآن بدهد و اگر گوش میداد یقین میکردند که فریفته شده و مسلم شده و از همین جهت قرآن را قسمی از سحر میگفتند وآنسرور را ساحر و شاعر مینا میدند با اینکه بالضروره نه سحر است و نه شعر بلکه اعراب چونکه اهل لسان بودند و فصاحت وبلاغت قرآن وحلاوت آن را خوب کماهو حقه درك میکردند لهذا جزم و یقین بحقانیت و صدق آن میکردند و ایمان میآوردند کفار ناچاراین را سحر وشعر میگفتند

وجه ششم

قرآن مشتمل است بر اخبارات غیبیه چه از امور سالفه، و ماضیه و وچه امور لاحقه مستقبله که بالضروره خارج از طوق بشر است وهرگز

هیچ عاقلی اقدام براین نحو نخواهد کرد کسیکه از مبدء نشوبامانت وعفت ونهایت حیا سیر کرده بلکه جبلی او بوده چون بسر حد کمال رسید با بی خبری و بی علمی چه گونه دعوی بیغبری و خاتمیت نماید و با این اهل خبر از مبدء خلق آسمان و زمین و احوال انبیاء سالفین وامم ماضین دهد و کذلك خبر از امور لاحقه و وقایع آتیه حتی بنحو تحدی واحتجاج دهد بدیهی است که هرگز اقدام بر خطر عظیم نکند بلکه باید باکمال مراقبت و احتیاط سخن گوید مبادا کذبش آشکارشود ورسوائی کارش را تمام کندعلاوه صدق همه اخبارات آنسرور بر همه عالم آشکار گردیده .

وجه هفتم

قرآن مشتمل بر اصول احکام شرعیه است وهیچ یك از کتب انبیاء بقدر عشری از اعشار شرایع قرآن را ندارد مثل احکام ارث که حتی نصاری رجوع باحکام مواریث ما نمایند واحکام طلاق و احکام نکاح که نصاری ندارند واین ایام تصدیق بلزوم آنها نماینه واحکام حج و احکام عبادات ومعاملات و ابواب فقه واصول دین و آداب معاشرت و حکم و مواعظ وسیاسة مدینه ومکارم اخلاق وغیر اینها مما لا یحصی

که هرگز عقل یکنفر عرب بیکی از هزارهای آن نرسد بلکه اگر همه عقلا وحکماء عالم جمع شوند قانونی باین نحو جامع و مانع و خالی از ظلم و خطا هرگز نتوانند جمع کرد اگر چه بعمر دهر عمر کنند (قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا)

وجه هشتم

استشفاء بقرآن از همه امراض در همه اوقات بتلاوت وکتاب ومحو باب وشرب آن واستجابت دعا بتوسل بآن واستجاره و استخاره بقرآن که فی‌الحقیقه معجزه ایست در استخراج مطالب و انجاح مقاصد.

وجه نهم

تسلیه نفوس و تسکین خواطر و تاثیر در نفوس واتعاظ از آیات کریمه قرآن چنانچه خدا خبر داد (تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله) و هرگز سخن کذب شیطانی چنین تاثیرات روحانی و رحمانی ندارد چه سخن اگر از دل برآید بدل نشیند و اگر از سر زبان باشد بدم گوش هم نرسد

وجه دهم

آنچه خود قرآن کریم معجزه بودن خود را مبرهن میفرماید وجمیع بنی آدم را ملزم و حجت بالغه بر همه اهل عالم تمام میفرماید و دیگر بقدر ذره راه حرف و جای شك و شبهه باقی نمیگذارد (اولا) در مبادی امر که هنوز امر قرآن خیلی ساری وجاری نشده بود فرمود

قل لئن اجتمعت الجن والانس الخ

و این معجزه باهره وبینه قاهره مشتمل بر جهاتی است از اعجاز که عقول عقلا و احلام عرفا از تصور کنه آنها حیران و سرگردان است و بعض تفاصیل این آیات بینات را در کتب کلامیه خود چون اصول الشیعه و(المعجزة والاسلام) و غیرها ذکر نموده‌ام و در این مختصر بکمال ایجاز بآن اعجاز اشاره کنم بچند وجه

وجه اول

مقابله و معارضه با جمیع جن وانس الی یوم القیمه از یك نفر بی خبر و بی اطلاع از اهل عصر خود (فکیف باعصاراتیه) از هیچ عاقلی تصور نشود ولا سیما کسیکه مدعی خاتمیت باشد و میخواهد دینش

همیشه باقی بماند چه داعی دارد همه اهل عالم را تعجیز و توهین کند و بر خود بشوراند مگر آنکه یقین جازم واعتقاد کامل بر عجز ایشان داشته باشد و هرگز این علم وجزم برای احدی حاصل نیست مگر از برای خالق جن و انس الی یوم القیمه **(الثانی)** تکلم و کلام را حضرت ملك علام اسهل و اقرب امور در ابلاغ و اعلام هر مقصد و مرام انام قرار داده و کلمات و آیات قرآنی همان الفاظ شایعه و عبارات واضحه ایست که شب و روز همه اعراب از شیخ و شاب حتی نساء و اطفال میفهمند و گفتگو میکنند لهذا فرمود

و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر

و شاید اشاره بهمین وجه باشد که آیا هیچ متذکر میشوید که چگونه این امر میسور آسان و سهل را ممتنع و معجزه بر جمیع جن و انس قرار دادیم که همه فصحا و بلغا دست از مقابله کشیدند و با مقاتله کشاندند و الی آخر الدهر اسهل اشیاء معجزه بر همه اهل دنیا گردید **(الثالث)** خبر داد که اگر همه جن و انس جمع شوند عاجز از معارضه باشند و هرگز مثل قران در عالم نیاورند والی الیوم هزارو چهار صد سال تقریبا خواهد بود که همه خواندند و دانستند و عملا بلکه قولا تصدیق نمودند پس این

اخبار بغیب کافی است در اعجاز قرآن **(ولو بنحو ایجاز)**

(الرابع) خصوصیاتی در این آیه وافی هدایة ذکر شده است که خود این یك آیه تنه بمعجزه انبیاء سلف میزند مثل قصد بر بلفظ قل یعنی بگو و مترس چون این دعوی در نهایة ثقل وبزرگی است ودر غایت معرض خوف و خطر است ومصداق

انا سنلقی علیك قولا ثقیلا

موسی علیه السلام که از گرفتن عصای خود خوف داشت هرگز جرئت بر تبلیغ این آیه عظیمه نمیکرد و ایضا بنهایت حق سبحانه و تعالی بقدرطاقت بشر و مقتضای حال اظهار بزرگی و جلال خود فرموده که هر چند این دعوی برای بشر بزرك و گلاویز بشر است لکن برای خالق جن وانس اسهل وایسر مایتصور است لهذا فرمود تو بگو گویا از جانب خود میگوئی **(و ایضا)** دلالت بر بزرگی مقام حضرت ختمی مآب کند از جهات عدیده ودیگر تاکیدات متنوعه باقسام مختلفه ذکر فرموده از لام تاکید و حرف شرط که دلالت بر بعد وقوع کند بلکه ان بجای لو امتناعیه است و تبدیل لوبان بجهة رعایت لام تاکید است و لام اسم جمع و جمع بین انس و جن و ذکر خصوص جن برهان قاطعی است که نسبت کهانت

بساحت قدس انحضرت باطل است چه کاهن و مرد شیطانی هرگز بدوا اهانت همه جنها و شیاطین نکند واگر بر یك جنی جرئت کند البته سائر جن در مقام معارضه و رد او برایند و دیگر ذکر مثل و تکرا ران بجهة بیان ضروری بودن امتناع بهتر از آن است و دیگر ذکر تقویت بعض ببعض که همه جن و انس بمنزله شخص واحد شوند وهیچ یك بهیچ نحو تساهل و تکاهل نورزد و دیگر تقدیم جن بجهة اقوائیت آنها است بر امور غریبه بخصوص اغوا و اضلال خلق بس دلالت کند که همه جن البته کمال جدیت در این امر دارند و اگر منع الهی نبود همه خلق را بر ابطال قرآن و همراهی در معارضه آن و جمع همه انس و تقویت افکار آنها را مینمودند و دیگر انبیا و مرسلین را داخل در عموم انس فرمود اشاره باینکه قرآن اعظم از همه کتب آسمانی و معجزات ایشان است و غیر از این وجوه که بجهة اختصار ترك کردیم

(و ثانیا) بجهت اتمیت حجت و واعظیمت قرآن و اعجزیت خلق فرمود **(ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون)**

دلیل وافی وبرهان کافی برای همه اهل عالم مقرر کرد که اگر اجابت نکردند با لزوم آن وسهولت آن پس بدانند که قرآن از جانب خدا است و خدا مانع آنها است و اینکه خدای دیگری نیست و الا او معاوضه میکرد

(و ثالثا) در آخر کار بجهت اتمام حجت و انتهاء گفتار و هدایت همه خلق روزگار دلیلی قاطع و برهانی ساطع بعد از خود بیادگار گذاشت که در اعصار و مرور دهور و ادوار تار و پود کفار را از هم دریده و سرمه نا امیدی بر دیده ایشان کشیده این یك آیه شریفه را چون روح قدس بر قلوب صافیه دمیده فرمود **وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین**

در این آیه چون تسهیل و تقلیل در معارضه فرمود دیگر تصدیر بلفظ قل و تکرار تاکیدات نفرمود و تعبیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بعبد فرمود تا معلوم شود که کلام خدااست نه ازخود آنسرور وگرنه داعی بر هضم نفس نبود و هرگز مدعی نبوت کاذبه درمقام تحقیر وتصغیر خود بر نیاید و حاضر باین تعبیر نشود

بلکه این مختص است بکسیکه حقیقة فانی صرف و راسخ القدم قیام بمقام بنده‌گی خدا دارد و چنین کسی محال است بدروغ یك کلمه بخدا نسبت دهد فکیف باینکه کتاب شریعتی را و تمام گفتار و رفتار خود رابخدا چسباند و ابطال و نسخ همه شرایع کند واهل همه دینها را بانکار بکشد

و ایضا اگر بالضروره در مقام بنده‌گی خدا بنحو اتم قیام نداشت هرگز تعبیر بلفظ عبدنا نمیفرمود چه حیا و خجالت از خلق و خوف اعتراض مانع است که اول عاصی واقوای قاسی و اظلم اناسی از خود تعبیر باول عابد واولی زاهد عالم نماید چه این اظهر کذب وابین وقاحتی است که بالضروره مباین با جمیع سیر وسلوك و صفات جلیله و اخلاق نبیله آن سرور است پس این تعبیر صریح است بر کمال بزرگی آن جناب در اطاعت رب الارباب و اینکه برای احدی جای شك وشبهه و ارتیاب نبوده ونخواهد بود و دانستیکه اگر علم و جزم و یقین بعجز همه عالم نمیداشت دعوت مردم بمعارضه ومقابله نمیکرد آیا هیچ عالم وحکیمی را در هیچ کتابی وخطابی یافتی که در تالیف و تصنیف خود چنین ادعائی بکند بلکه هر کس بهتر و بیشتر میفهمد بیشتر اظهار قصور مینماید و استدعاء غض عین از خطا و لغزش میکند چه از امثال واقران خرد خطا میبیند بلکه از خودش

هم در بسیاری عجز و قصور و سهو و نسیان مییابد و اگر مغروری خود نمائی در نوشته یا گفتار نماید از انظار ساقط و بسا سرع وقت او را مفتضح کنند چنانچه بعضی گفتند سلونی قبل ان تفقدونی فورا رسوا گردید و نادانی او ظاهر شد بلی یك نفر در عالم حق سلونی گفتن داشت بتصدیق همه اهل عالم که علی علیه‌السلام باشد ولهذا در کتب انبیاء سلف ابدا چنین دعوت و احتجاجی نشده و این اقوی برهان بر بطلان دعوی کفار است که گفتند (ان هذا إلا اساطیر الاولین) چه چنین دعوائی احدی از اهل عالم نکرده و نمیکند پس چه شده که در قرآن کرد والی الابد احدی حاضر بمعارضه نگردید ونخواهد شد که یك سوره مثل سوره قرآن هر چند مثل سوره تبت وکوثر و حجد باشد بر خدا افترا بندند و بین مردم نشر دهند و مفتضح نشوند بلکه بیشتر از هزار سال است عقلا وحکما و علما بصمیم قلب ایمان صادق بآن آوردند و مال وجان وعمر عزیز فدای آن کنند چنانچه همه این امور در این کتاب الهی مشاهد ومحسوس وبالجمله عقول و احلام اعلام درمقام درك عظمت این کلام حیران است و من بنده قاصر و عاثر با اعتراف بقصور و تقصیر اشاره ببعض وجوه

باختصار اقتصار کنم **(الاول)** چه شد که همه اهل عالم این حجت قاطعه و ضربت قاضیه را میشنوند و ابدا اعتنا نمیکنند نه درمقام معارضه میایند ونه براه هدایت روآورند چرا یك سوره هر چند از سوره صغار در مقام احتجاج ارائه ندهند **(الجواب)** امادر مقام معارضه نمیایند بجهة آنکه حق سبحانه وتعالی آنها را صرف میفرماید و قدرت را ازایشان سلب نموده است و اما آنکه هدایت نمیشوندبس بجهت دواعی و شهوات نفسانیه از حب جاه و مال ومیل بفواحش و قبایح خود را زیر بارتکالیف نیاورند آیا نمیبابی که عقلا مرتکب قبایح عقلیه و مظالم میشوند با علم بقبح آن بس همچنین مخالفت شریعت کنند با علم بحقانیت آن **(الثانی)** تعبیر بریب و شبهه آن هم با تردید بجهة اشاره بآنکه بالضروره احدی علم و جزم ببطلان قرآن و عدم نبوت آن سرور ندارد بهیچ وجهی از وجوه اگر تنزل شود از اینکه همه باید علم بصحت و یقین ببعثت کنند بس غایة تسلیم اگر کسی را شك وشبهه باشد بس بیاید در این معجزه عظمی و حجت کبری نظر نماید تا یقین ضروری حاصل کند

(الثالث) تنکیر سوره فرمود بجهت اشاره باینکه عجز مردم بجهت صرف الهی وسلب قدرت مردم است و باین اعتبار فرقی بین طوال و قصار سور نیست

قدرت الهیه بالنسبه بهمه علی السویه است چه اعلم عصر و احکم دهر اگر خواهد لب بگشاید ودر خاطر بگذراند حق سبحانه و تعالی او را کر وکور وبی شعور گرداند **(الرابع)** تهدید عظیم میفرماید که اگر نکردید و یك سوره نیاوردید بس البته حجت بر شما تمام است وابدا معذور نخواهید بود وکفر شما و خلود در جحیم برای شما محقق میباشد **(الخامس)** خبر جزمی دهد که ابدا الی یوم القیمه احدی نتواند یك سوره مثل سور قرآن بیاورد و دانستیکه اقدام بر مثل این دعوت واخبار ازمستقبل الی الابد چنانچه معنی کلمه لن است هرگز از غیر حق سبحانه وتعالی که عالم وخالق ومحیط وقادر علی الاطلاق است معقول نمیباشد **(السادس)** این است حجت قاطعه وبینه تامه دائمه که صدق و صحت قرآن و رسالت آورنده آن از آفتاب روشنتر گردد چه از زمان نزول قرآن خبر داد که اهل عالم الی الابد نتوانند یك سوره بیاورند و هرگز نخواهند آورد و الی یومنا هذا نیاوردند وبالضروره بعد هم نخواهند آورد چه **حکم الامثال فیما یجوز ومالا یجوز واحد** بس آیا دیگر جای حرف برای احدی باقی میماند لهذا تفریع فرمود که بپرهیزید از آتش جهنم که مهیا شده است برای کفار چه کفر شما بالضروره ثابت و استحقاق شما بالوجدان مبین گردیده

باختصار اقتصار کنم (الاول) چه شد که همه اهل عالم این حجت قاطعه و ضربت قاضیه را میشنوند و ابدا اعتنا نمیکنند نه درمقام معارضه میایند ونه براه هدایت روآورند چرا یك سوره هر چند از سوره صغار در مقام احتجاج ارائه ندهند (الجواب) امادر مقام معارضه نمیایند بجهة آنکه حق سبحانه وتعالی آنها را صرف میفرمایند و قدرت را ازایشان سلب نموده است و اما آنکه هدایت نمیشوندبس بجهت دواعی و شهوات نفسانیه از حب جاه و مال ومیل بفواحش و قبایح خود را زیر بارتکالیف نیاورند آیا نمیبابی که عقلا مرتکب قبایح عقلیه و مظالم میشوند با علم بقبح آن بس همچنین مخالفت شریعت کنند با علم بحقانیت آن (الثانی) تعبیر بریب و شبهه آن هم با تردید بجهة اشاره بآنکه بالضروره احدی علم و جزم ببطلان قرآن و عدم نبوت آن سرور ندارد بهیچ وجهی از وجوه اگر تنزل شود از اینکه همه باید علم بصحت و یقین ببعثت کنند بس غایة تسلیم اگر کسی را شك وشبهه باشد بس بیابد در این معجزه عظمی و حجت کبری نظر نماید تا یقین ضروری حاصل کند

(الثالث) تنکیر سوره فرمود بجهت اشاره باینکه عجز مردم بجهت صرف الهی وسلب قدرت مردم است و باین اعتبار فرقی بین طوال و قصار سور نیست

قدرت الهیه بالنسبه بهمه علی السویه است چه اعلم عصر و احکم دهر اگر خواهد لب بگشاید ودر خاطر بگذراند حق سبحانه و تعالی او را کر وکور وبی شعور گرداند (الرابع) تهدید عظیم میفرماید که اگر نکردید و یك سوره نیاوردید بس البته حجت بر شما تمام است وابدا معذور نخواهید بود وکفر شما و خلود در جحیم برای شما محقق میباشد (الخامس) خبر جزمی دهد که ابدا الی یوم القیمه احدی نتواند یك سوره مثل سور قرآن بیاورد و دانستیکه اقدام بر مثل این دعوت واخبار ازمستقبل الی الابد چنانچه معنی کلمه لن است هرگز از غیر حق سبحانه وتعالی که عالم وخالق ومحیط وقادر علی الاطلاق است معقول نمیباشد (السادس) این است حجت قائمه وبینه تامه دائمه که صدق و صحت قرآن و رسالت آورنده آن ازآفتاب روشنتر گردد چه از زمان نزول قرآن خبر داد که اهل عالم الی الابد نتوانند یك سوره بیاورند و هرگز نخواهند آورد و الی یومنا هذا نیاوردند وبالضروره بعد هم نخواهند آورد چه حکم الامثال فیما یجوز ومالا یجوز واحد بس آیا دیگر جای حرف برای احدی باقی میماند لهذا تفریع فرمود که بپرهیزید از آتش جهنم که مهیا شده است برای کفار چه کفر شما بالضروره ثابت و استحقاق شما بالوجدان مبین گردیده

اما نوع ثانی

از دو معجزه عظیمه وجود عترت طاهره و نسل طیب آن سرور است که هر یك از ایشان همچون شخص شخیص حضرت رسالت همه جزئیات حرکات وسکنات انات واوقات عمر وزندگانی ایشان و گفتار و کردار ورفتار ونوم ویقظه و سفر وحضر وخوراك و پوشاك و معاشرت و اخلاق و آثار جسمیه واجزاء جوارح بدنی و صفات و قوای روحیه هر یك معجزه است باهره و کرامتی است ظاهره حتی موالید و مقابر و موت وحیات و مساکن و منازل ومراحل ایشان مدهش عقول ومحیرالاوهام است آیا نمیبینی چه معجزات عظیمه ازمشاهد و محافل هریك از ائمه بلکه از امام زاده ها در همه اعصار وامصار محسوس ابرار و فجار ومسلمین و کفار میگردد در این مختصر مجال تطویل وتفصیل بعض آنها نیست درکتاب (دعوة الاسلام) پنج مجلد است آنچه خود دیده و شنیده ام در آن ذکر نموده ام از معجزات و کرامات عصر خودم نه از اعصار سابقه ودر کتاب (المعجزة و الاسلام) که مطبوع و منتشر بین طوائف انام است ذکر مشاهده ظهور انوار الهیه برقبه منوره عسکریه در سنین عدیده نموده ام بتعیین وقت و تاریخ سال بسال و همه نساء رجال و اطفال سامراء در صحن مطهر مجتمع صداها بهلهله و صلوات و سلام بلند میکردند

حتی سینها هوسه ها میکردند میگفتند(المهدی جای بزور اجدوده)

وا تتمیم بیان در این معجزات بعد از این خواهد آمد

باب چهارم

در امامت و خلافت است واجب است برهر بالغ عاقل تحصیل علم و یقین بامامت و خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند او حسن و حسین و نه نفر از اولاد او که آخر آنها صاحب الزمان امام حی غایب علیه السلام است بدانکه بزرگی و جلالت و خوبی و علم و کمال این دوازده امام و وجوب محبت ایشان از ضروریات اسلام است پس هر کس عداوت ایشان داشته باشد کافر است بلی آنچه خلاف بین شیعه و سنی است آنستکه شیعیان این دوازده نفر را بادله و براهین متقنه ازعقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع خلفاء حقه پیغمبر خاتم میدانند وسنیان اگر چه ایشان را تعظیم و تجلیل نمایند و بزرگوار میدانند و هر یك را امام مینامند لکن خلفاء پیغمبر از روی اجماع فقط خلفاء ثلاثه را میدانند و امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم میدانند و امام حسن راخلیفه پنجم میدانند بعد از آن خلافت را بمعویه و یزید و سائر بنی امیه و

بنی العباس که پاره اکفر کفار و پاره افسق فساق بودند میدهند وهمین بیان اگر چه کافی است در صحت خلافت عترت طاهرین و بطلان مذهب سنیان و لکن بجهت ابلاغ حجت و ضروری شدن مرام بچند وجه عقلی و چند وجه نقلی از کتاب و سنت و اجماع اشاره بنحو اجمال کنیم تا باب امامت کبری بادله اربعه ثابت شده باشد

اما وجوه عقلیه

پس (اولا) عصمت و طهارت ونجابت و علم و عمل شرط خلافت ونیابت از پیغمبر معصوم است بخصوص خلافت از پیغمبر خاتم که افضل از همه انبیا ومرسلین و بعد از او پیغمبری نیست پس اگر معصوم نباشد بسبب این ریاست کبری و مرجعیت برای همه اهل عالم بالضرورة در معصیت و جهل و خطا و سهو میافتد پس از نظر امت ساقط میشود و محتاج برادع و قاهر دیگری است پس آن رادع وقاهر امام خواهد شد و آن اولی مأموم و این خلف و نقض غرض وموجب فتنه وفساد گردد واین مطلب از کلام خلیفه اول چنانچه همه سنیان دیده و شنیده‌اند واضح میشود که میگفت ان لی شیطانا یعترینی فاذا زغت فقومونی و اذا فضبت

فاجتنبونی و اشتراط عصمت در امامت از مسلمات عقل و نقل است چنانچه فرمود لاینال عهدی الظالمین و محال است امام غیر معصوم خالی از ظلم باشد بلکه ظلم فی الجمله را هیچ کس خالی نیست مگر معصوم وفرمود کونوا مع الصادقین و بدیهی است که غیر معصوم خالی از کذب ولو فی الجمله نیست و فرمود

و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیر

و فرمود قل ان الامر کله لله و بدیهی است خدا اختیار غیر معصوم نکند وفرمود انی جاعل فی الارض خلیفة و بالضروره جعل غیر معصوم نفرماید چه بزرگی مقام الوهیت چگونه ربط با غیر معصوم پیدا کند که خدا او را بجای خود بنشاند پس چون ثابت شد اشتراط عصمت پس میگوئیم بالضرورة غیر علی علیه السلام معصومی بین اصحاب نبوده چنانچه بالضروره معلوم است که حضرت امیر علیه السلام اهلیت و لیاقت برای خلافت داشته و هیچ امری که منافی عصمت آن سرور باشد از آن سرور دیده و شنیده نشده بلکه صبر وتحمل و زهد و بی اعتنائی آنسرور بدنیا و اطاعت امر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و کسیکه دارای آن شجاعتی باشد که در خیبر را کند و شجاعان عالم را کشت و پیغمبر اکرم او را مولی و سرور همه اهل اسلام مقرر فرمود و جهات غیر محصوره از فضائل و مناقب

مع ذلك بیست و پنج سال دست بروی دست گذاشت در خانه نشست و بیل بر دوش آبیاری مزرعه و باغ پیش گرفت و کفایت بحفظ دیانت و ارشاد و هدایت دشمنان خود و دفع مظالم و گمراهی مسلمین کرد و فرمود که من صبر میکنم مادامیکه ظلم بر شخص من باشد ولکن اگر خواهید با اسلام و مسلمین بازی کنید شمشیر میکشم و همه را میکشم پس چنین کس محال است بدون صفت عصمت الهیه و قوه قدسیه ربانیه باشد و بالضروره این رفتار مرتضوی از قوه جمیع افراد بشر خارج است بلکه عین مظهر حلم و صبر الهی است و همین کافی است در اثبات امامت آن سرور و نبوت و رسالت پیغمبر صلی الله علیهما والهما الطاهرین چه بالضرورة دلیل قاطع است که زحمات و حرکات ایشان بجهة دنیا واغراض نفسانیه و شهوات نبوده بلکه صرف آخرت و امر واجر الهی بوده لهذا فرمود

نحن اهل بیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنیا

وهر منصف متتبع در احوال ایشان علم ضروری میرساند که همه متحمل این زحمت دعوت نبوت شدند و میدانستند که نتیجه بجز ظلم و غصب و قتل و ضرب و سب ولعن و حبس و اسر و مذلت برای خود و ذریة

ایشان ندارد و همه منافع و فوائد و سلطنت و سروری و بزرگی وریاست برای دشمنان ایشان است و بالضرورة هیچ کس اقدام برچنین ادعائی بکذب و دروغ نکند پس معلوم وروشن گردد که همه اعتقاد جازم بخدا وعالم آخرت داشتند و بدواعی الهیه وقوه قدسیه سیر مینمودند و لهذا ایشان شاهد صدق نبوت و شهدا واشهاد نامیده شدند و خبر معجزه قرآنی

افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه

در نبی ووصی علیهما السلام براستی و درستی محقق گردید

(وثانیا) بالضروره اگر سلطانی یابزرگی که دارای مقامی و منصبی باشد از دنیا رود و در اهل بیت خود کسی داشته باشد که جانشین او شود و اهلیت بآن دارد مقتضای احترام و ملاحظه شؤن بزرگی او آنستکه منصب او را باهل واولادش که لائق منصب و مقام او است بدهند چه رسد بآنکه اولی و اعلی باشد چه رسد بآنکه نااهلی وجاهلی ومرد شیطانی بیاید وبمجرد فوت سلطان و ابتلاء اهل بیت او بتجهیز و مصیبت او مردم را بتزویر و داد و فریاد دور خود جمع کند و از آنها بیعت بر سلطنت خود گیرد و هنوز آب غسل سلطان نخشکیده اهل بیت او را بقهر بسوی بیعت خود بکشد و گرنه بخواهد او را بکشد و خانه واهل بیت را بسوزاند آیا هیچ

عاقلی تصویب این احوال را میتواند نمود با آنکه بالوجدان میگوید همه متصدین این قبایح افسق فساق واقسی الظلام باشند و البته هتك حرمت آن سلطان وکفران نعمت و حقوق او و اضمحلال شؤن آل او نموده باشند و تعیین مصداق طرفین بر منصف ناظر در سیر وتواریخ واضح و روشن بلکه از ضروریات محسوب است (وثالثا) کسی خانه بنا کند و اهل بیت خود را در آن سکنی دهد یا سکنی نداده از دنیا رود بعد از آن یکی از نوکرهای آن متوفی بحجت اینکه از جمله عشیره و قبیله چند پشت دور او است آن خانه را مالك و متصرف شود و اولاد و اهل صاحب خانه رامحروم کند علاوه جبر نماید که اعتراف کنید بمالکیت من و بی حقی خود آیا معقول است که این معامله ومبایعه صحیح باشد و آیاخانه نبوت ومدینه شریعت و ریاست کبری و مقام سلطنت حضرت ختمی ماب از خانه کلی کمتر است پس چرا یکی از اهل بیت و علی سلب و ایمان را بسوی بیعت جلب کردند با آنکه شنیدند انامدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و فرمود من کنت مولیه فهذا علی مولیه اللهم وال من والاه وعادمن عاداه وانصرمن نصره واخذل من خذله آیا کسیکه جبرمیکند او را ببیعت و تهدید بقتل او میکند آیا محبت با او دارد و یاری او میکند

یا دشمنی و خذلان با او دارد و رابعا اگر کسی دوستی دارد وفات نمود بالضرورة در مقام تسلی و تعزیه و انجام مهام مرده و انجاح مرام زنده دوست خود برآید البته حاضر تجهیز و کفن و دفن او شود و با اهل و اولاد دوست خود مشغول تعزیه داری گردد و این معنی ضروری و جبلی هر علاقه مندی است وهر کسی بمراجعه بنفس خود تصدیق مینماید پس اگر کسانی را دیدیم که چون رفیق خود را مریض یافتند در حجره جمع شدند با آنکه علائم مرك او را دیدند قلم دوات خواست تا وصیت نامه نویسد مانع او شدند و بفریاد و داد و بیداد نسبت هذیان باو دادند گفتند ما را حاجت بوصیت نامه تو نیست پس آنها را از حجره بیرون کرد و آنها بخانه دور رفتند تا رفیق آنها وفات کرد چون فهمیدند آمدند نظر بجثه او کردند فورا دویدند بمحل اجتماع کسانیکه طلب ریاست ونزاع درتحصیل سلطنت میکردند رسیدند و بتزویرات بیعت از آنها گرفتند و ابدا اسمی از اهل بیت او نبردند و جثهٔ رفیق ایشان که سلطان حقیقی بودسه روزبرزمین ماند واهل بیت او درمصیبت و فکر تجهیز او غریب و خوار و زار مهجور شدندآیا میتوان گفت این اشخاص ذرهٔ از محبت رفیق خود دارند چه رسدبمقام نبوت واهل بیت عصمت و طهارت که محبت و مودت ایشان شرط ایمان

است و ذره بغض ایشان موجب کفر است وخاصها بالضرورة اگر کسی شمشیر کشید و بیحق یا بحق مردم را کشت پس البته در حیات و بالخصوص بعد از وفات آن شخص اهل واولاد او در معرض خطر میباشند البته باید آن شخص حتی المقدور در فکر حفظ و حراست ایشان باشد و این معنی در طایفه اعراب بیشتر و بهتر واضح است وبالضرورة معلوم است که اگر اهل و اولاد آن شخص سلطنت داشته باشند بعسکر و لشکر میتوانند حفظ خود کنند بخلاف آنکه سلطنت برای دشمنان ایشان باشد که بالضروره همه را بکشند و اخذ ثارات خود نمایند و همه این مراتب بر حضرت رسالت بالضروره معلوم بود چه رسد بآنکه همه اینها را بوحی و الهام دانسته و خبر داده پس البته باید سلطنت و خلافت را برای علی و اولاد او مقرر فرماید بلکه بر خدا واجب است که امر فرماید بپیغمبر خود را بر این چنانچه فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس چه شده است سنیان هیچ روایت نکنند و چرا صحابه سوال نکردند از ما انزل الیك کدام امر مهمی بوده که باین نحو تاکید و تهدید شده و چرا پیغمبر از اصحاب میترسید چنانچه تعبیر بناس فرمود نه کفار

پس اینها همه شاهد بر این استکه همان مطلبی است که همیشه میگفت انی خلفت فیکم خلیفتین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و در آخر کار خواست بنویسد اصحاب مانع شدند گفتند (حسبنا کتاب الله) حاجت باهل بیت نداریم تا آنکه خلافت بعثمان و معویة و یزید رسید و اهل بیت همه کشته و سر گشته شدند ووجوه دیگر بسیار قائم است که در این مختصر گنجایش ندارد بعضی در کتب مفصلا ذکر نموده‌ام

اما وجوه نقلیه

بر امامت ائمه اثنی عشر و خلفاء حقه بر نوع بشر پس بحدی از وضوح و کثرت است که تعداد اسامی کتب مصنفه در امامت و اثبات خلافت عترت و ذکر آنها مفصلا از عهده این مختصر خارج بلکه استقصاء آن متعسر بلکه متعذر است و در کتب مطبوعه چون (دعوة الحق) واصول شیعه و(المعجزة والاسلام) و(الفین) وغیرها بسیاری ازبراهین متقنه از کتاب و سنت متواتره منقوله از صحاح ستة و مسانید معتبرهٔ اهل سنت و جماعت ذکر نمودم و موجب هدایت انام و مرغوب همه طبقات از خواص و عوام بحمدالله گردید و در اینجا بجهت تیمن و تبرك بچند وجه

اکتفا کنیم **(مقام اول)** در ذکر بعض آیات **(الایة الاولی)** قوله تعالی لابرهیم **انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین** نصی واضح و برهانی است صریح بآنکه عهد امامت در ذریه ابرهیم بکسیکه از او ظلم صادر شود هرگز نمیرسد و گذشته از اینکه آیه دلالت دارد بر اشتراط عصمت درامامت لا اقل دلالت دارد بر اینکه کسیکه کافر و مشرك باشد دیگر ابدا لائق این منصب عظیم نباشد

(و اگر گوئی) که مشرك اگر مسلمان شد رفع مانع میشود

(جواب گوئیم) اولا این تقییدی است در آیه شریفهٔ بدون دلیل بلکه آیه دلالت دارد بمجرد صدور ظلم از قابلیت امامت می افتد

(و ثانیا) باید در حال امامت هیچ قسم ظلم بادنی وجهی از او صادرنشود و در میان ائمه اسلام و خلفا ابدا کسی نیست که در ایام سلطنت خود خالی ازمعصیت باشد و هیچ گونه ظلمی نه بر نفس خود و نه بر غیر کرده باشد مگر عترت طاهره که علی و اولاد او باشند بدلیل آیه تطهیر که مختص بآنها است باتفاق اخبار متواتره بین همه فرق اسلام و نص اخبار متواتره تمساك **(بثقلین)** که صریح است بر اینکه تمسك باهل بیت مثل

تمسك بقرآن حافظ از ضلال و گمراهی است و با عدم عصمت این سخن صحیح نیست و ظالم هرگز عدیل و زمیل قرآن جلیل نمیشود بلکه این موازنه فوق عصمت و طهارت بلکه هم آغوش مقام ربوبیت است و بدلیل **علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار** و بدلیل حجیت اجماع باتفاق اهل اسلام بلکه بالضروره و نص آیه **(ومن یتبع غیر سبیل المومنین نوله ماتولی و نصله جهنم وساءت مصیرا)** پس اگر در هر زمانی معصومی نباشد پس برهرفردفرد خطا جائز باشد پس بر مجموع خطاجائز باشدولکن اگر معصوم بین امت باشدپس برمجموع خطا جائز نخواهدبود پس قول مجموع حجت خواهد بود و چون غیر علی ٤ و اولادش معصومی نیست پس باید علی و اولادش معصوم و امام باشند **و اما اینکه** از صحابه احدی معصوم نیست و خالی از ظلم و معصیت **واو** فی الجمله نبود پس این مسلم و اتفاقی همه مسلمین است علاوه آنکه سنیان اتفاق دارند که ابوبکر افضل از سائر خلفا بلکه خیرالامة است پس اگر ظلم و تعدی و عدم لیاقت او برای خلافت و امامت ثابت شود پس بالکلیه خلافت همه خلفا باطل شود و خلافت عترت طاهره ثابت گردد چه بالضرورة احد الطرفین خلافت حقه را دارند و احتمال ثالثی نیست **وما مطلب را** چنان واضح کنیم

اگر چه برهمه واضح است که چون آفتاب نصف النهار آشکار گردد اولا بضروره الاسلام وجمیع فرق المسلمین فاطمه زهرا صدیقه طاهره و محبوبه خدا و رسول بود چنانچه بالضروره شکایت و تظلم ازابوبکر و عمر داشت و در همه صحاح و کتب سنی وشیعی و همه کس میداند که غضب کرده بر آنها و ترك سخن و ملاقات آنها کرد و بهمان قهر و غضب وفات کرد ووصیت کرد که بر جنازه اش حاضر نشوند و بر او نماز نخوانند پس علی عالی در شب او را دفن کرد و قبرش را مخفی داشت و الی الان قبر آن صدیقه معلوم نیست و احدی از اهل اسلام نمیداند و این مطلب مسلم عند کل مسلم و بالبدیهة محقق است علاوه بر آنچه سنی و شیعه بلکه بحد تواتر ثابت است از هجوم صحابه بر خانه‌فاطمه و آوردن هیمه برای سوختن خانه و گریه و ناله و آزار های دیگر که مسلمان طاقت گفتن و شنیدن آن ندارد چنانچه بالضروره معلوم است که این کارها اگر موجب کفر نباشد یقینا موجب فسق و ظلم عظیم خواهد بود وثانیا گرفتن فدك از ید فاطمه ورد دعوی هبه کردن ورد شهادت امیرالمومنین و شهادت حسنین وام ایمن با اینکه قول ذی‌الید حجت است و بینه بر خارج الید است چه او مدعی است و بر فرض تسلیم همه صدقه

در مصالح مسلمین صرف میشود و کدام مصلحت اولی از ترضیهٔ دختر پیغمبر و عترت اطهراست‌نکوئی صدقه بر عترت حرام است چه این صدقه‌خود پیغمبر است نه صدقه ابوبکر چه ملك پیغمبر بود نه ملك ابوبکر و صدقات عترت بر یکدیگر جائز است چنانچه صدقات امیرالمومنین علیه السلام را حسنین تصرف میفرمودند پس بالضروره معلوم است که منع صدیقه را بالکلیه از فدك از روی عناد ولجاج بوده لاغیر وثالثا خودابوبکر اعتراف میکند که من معصوم نیستم وبوتیره پیغمبر نمیتوانم مشی کنم و بتحقیق یك شیطان لعینی موکل بر من و مختص بمن است که بر من غالب میشود پس هروقت مرا در زیغ و ضلالت بیافتید پس مرا براه راست آورید و هر وقت غضب کردم از من اجتناب کنید این سخن را سنیان در کتابهای خود روایت و تصدیق کنند و خود میگفت

لست بخیر کم و علی فیکم اقیلونی

پس منصف یقین قطعی میرساند که این کس قابل عهد امامت نیست بالضروره بلکه خود احوج است بامام از سائر انام چه دیگران همچون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و سائر صحابه چنان اعترافی ندارند و چنین

شیطان لعینی بر آنها موکل نگردیده و (رابعا) درهمه کتب صحاح ومسانید عامه بخصوص بخاری و مسلم که بعد از قرآن اصح کتب اهل اسلام است باجماع سنیان چنانچه ابن حجر در صواعق و دیگران تصریح کنند روایت کنند که عمر در محضر جمعی از اصحاب خطاب بامیرالمومنین و عباس میکند ومیگوید شما ابوبکر و مرا کاذب وآثم وغادر و خائن میدانید و ابدا در آن مجلس احدی انکار این کلام و نسبت را نکرد بلکه تقریرا اعتراف و تصدیق نمودند پس کسیکه دارای این صفات باشد بشهادت علی و عباس آیا میتواند خلیفه مسلمین باشد و خامسا خود ابوبکر در حال احتضار اظهار ندامت میکرد که ای کاش کشف خانه فاطمه نمیکردم و ای کاش از پیغمبر از امر خلافت میپرسیدم که آیا انصار در آن حقی دارند یا نه پس معلوم میشود آن جدو جهد در امر خلافت و تحصیل بیعت همه بر خلاف تکلیف بوده و خیلی عجب است که احتمال حق در انصار میدهد با آنکه خودش روایت کرد الائمة من قریش و این خبر از متواترات است همه بالفاظ مختلفه روایت کرده‌اند چه گونه بر ما معلوم است و بر ابوبکر تا دم مرگ مخفی ماند با آنکه خود باین خبر احتجاج کرد و خلافت را از انصار صرف کرد واعجب از همه آنکه در انصار احتمال حق میدهد و در

اهل بیت احتمال نمیدهد آنچه فعلا مرا بنظر میرسد آنستکه چنانچه خود اعتراف نموده (ان لی شیطانا یعترینی) این سخن راشیطان بر زبان او گذاشته و بجهة توهین شؤن عترت ونسیان ذکر ایشان واینکه نباید احتمال آن داد چنین امر قبیحی‌را بیان کرد یا آنکه خداوند تبارك وتعالی او را مجبور بر این اظهار فرموده تا مبین ومعلوم شود که مصداق کلام نبوی (ع) که درصحاح عامه مروی است کردد (**الامارة اولها ملامة واوسطها ندامه وآخرها خزی یوم القیمه**) و در این آثار ثلاثه خلفاء ثلاثه شریك باشند خلیفهٔ ثانی درحال احتضار میگفت الان اگر کوههای زمین طلا بود هر آینه فدا میکردم از عذاب خدا پیش از آنکه ببینم وای کاش که آنچه کردم نه برای من نفع میداد ونه ضرر میداد وای کاش گوسفند چاقی بودم مرا ذبح میکردند و میخوردند ونجاست میشدم و آدمیزاد و بشر نمیشدم تا عاقبت بشر باشم (**وسادسا**) همه اینها حال رحلت ختمی‌ماب در حجره نبویه بودند پیغمبر (ع) دوات و قرطاس خواست برای نوشتن مطلبیکه هرگز دیگر امت درضلالت و گمراهی نیفتند این خلفا مانع شدند و نگذاشتند و بالضروره این اول هرضلالی و سرمایه ضلال همه امت الی یوم القیمه است و گفتهٔ آنها حسبنا کتاب الله مؤکد ضلالت آنها است چه فرمود **وماکان لمومن ولا مومنة اذاقضی الله**

ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالاً مبینا وفرمود وربك یخلق مایشاء ویختار ماکان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون و فرمود یقولون هل لنا من الامر شئی قل ان الامر کله لله وبالضروره نسبت هجر به پیغمبر (ص) ورد طلب وامر آنسرور بخصوص در چنین اهم امور بخصوص در حال احتضار و آخر دیدار ولی آیا هیچ عاقلی دیگر شك در ضلال و گمراهی و اثم و ظلم آنها دارد و اما اصل قصه کتاب و منع اصحاب پس در صحیحین مسلم و بخاری در پنج موضع از ابن عباس و احمد بن حنبل در مسند از جابر و طبرانی از خود عمر روایت کرده و ابن اثیر از عمر که تصریح کرد دانستم خلافت عترت نزد جمیع را میخواهد بنویسد من نگذاشتم و این اخبار مصحح و مسلم سنیان ودر همه جوامع ایشان موجود است

(الایة الثانیة) انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون صریح و نصی است در ولایت و خلافت علی و اولادش علیهم السلام و عجب از عالمی است که اذعان و یقین باین ننماید اولا کدام مؤمنی است که در کلام الهی و سنت رسول ولایت مطلقه او قرین ولایت خدا ورسول باشد بجز معصوم و عترت طاهره که خدا و رسول آنها را عدیل و قرین قرآن قرار داد پس هر کس که متابعت او مانند متابعت قرآن حافظ از ضلال است همان کس

ولایت مطلقه دارد مانند ولایت خدا و رسول ومعقول نیست که مامورین بمتابعت عترت ولایت بر عترت داشته باشند زیراکه متبوع ولی است وتابع مولی علیه میباشد بالضرورة (وثانیا) ولی و مولی بیك معنی است و در غدیر خم پیغمبر حصر ولایت در حضرت علی کرد فرمود

من کنت مولیه فهذا علی مولیه

و فرمود من کنت ولیه فعلی ولیه و فرمود در احادیث صحیحه نزد سنیان ومتواتر عند المسلمین علی ولیکم بعدی (وثالثا) قطعا علی علیه السلام و حسنین بلکه بقیه دوازده امام اگر مراد بالخصوص نباشند داخل در عموم باشند پس ولایت و خلافت ایشان از این آیة شریفه بالقطع والیقین بلکه باتفاق همه مسلمین ثابت میشود و اما خلافت و ولایت دیگران اگر مقطوع العدم نباشد لا اقل مشکوك است و بالضروره نتوان متیقن را از دست داد و بمشکوك تمسك جست (ان قلت) آیه عموم دارد تمسك بعام صحیح است (قلت) معقول نیست آیه عموم برای جمیع مؤمنین داشته باشد چه لازم آید همه ولی همه باشند و این بالضرورة باطل است پس بالضروره مراد سادات و سرور مؤمنانند که ایشان ولایت بر همه امت دارند (ورابعا) بالصرورة وضمیر جمع خطاب باصحاب است که میفرماید ای

اصحاب محمد (ص) ولی شما ها خدا و رسول و اشخاص معین از مؤمنین کذا و کذا میباشند و بالضروره مؤمنان غیر اصحاب عترت اطیاب هستند و این وجه اظهر و اقرب و اقوی از همه وجوه است و تعجب از علماء امت است که با این وجه که نمونهٔ اعجاز قرآن است هدایت بحق نمیشوند آیا نمیفهمند یا تامل نمیکنند آیا عناد میورزند (وخامسا) سنیان روایت کنند

مانزلت آیة فیها الذین آمنوا الا و علی راسها و شریفها و امیرها

پس قدرمتیقن در این آیه واول و اولی علی(٤) است (وسادسا) جمله حالیه وهم راکعون نص صریح است چه ذکر شده است بجهت علامت و تعیین و در وقت نزول علی علیه السلام صدقه در حال رکوع بفقیر عطا فرمود (وسابعا) درزمان نزول و مادامیکه پیغمبر(ص) حیات داشت بالضروره احدی ازصحابه ولایت مطلقه پیدا نکرده اگر کرده باشد پس بعد از وفات آن جناب بوده و البته در حال حیوة پیغمبر(ص) آیه دلالت کند بر ولایت مطلقه خدا و رسول و مؤمنین معین بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع امت الی یوم القیمة و بدیهی است که ولی مطلق در حیات حضرت رسالت اگر باشد علی علیه السلام است نه غیر آن جناب و بالضروره ولی است بنصوص متواتره

من کنت مولیه و ولیکم بعدی) که مراد بعد رتبی است نه بعد از زمانی مثل «الا انه لا نبی بعدی» بقرینه (انت منی بمنزلة هرون من موسی) و بدیهی است که هرون در حیات موسی و ولایت و خلافت داشت نه بعد وفات چه او قبل از موسی فوت کرد وایضا چنانچه بعد زمانی نبی نباشد در حال حیوة پیغمبر (ص) نیز نبیی جز ان سرور نباشد وحدیث ناظر بنفی هر دو است پس البته مراد آنستکه بعد از نبوت من چون نبیی نیست تو نبی نیستی بلکه ولی ومولای مؤمنین هستی و از هر جهت با من شرکت داری چنانچه هرون شرکت داشت با موسی درهمه جهات (الآیة الثالثه)

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

نص است درخلافت عترت طاهره بوجوه سابقه ازاطلاق اطاعت چه بالضروره در غیرمعصوم اطلاق اطاعت و اقتران با طاعت رسول صحیح نیست ودراین آیه یك خصوصیت زائده که فصل کرد بین اطاعت خداو رسول بلفظ دیگر و امر آخر ولکن وصل کرد بین اطاعت پیغمبر و اولی الامر تا معلوم شود اتحاد کیفیت و وجه وجوب طاعت که درآنها بنحوواحد است البته وابدا فرق ندارد پس سنیان که فرق میگذارند برباطل رفته‌اند وآنچه ابوبکر گفته وهمه سنیان میگویند در باب خلفا که (اطیعونی ما اطعت الله) غلط محض است چه بنا بر این باید

فرق باشد و «ایضاً» طاعت اولی الامر واجب است واو معلوم نباشدکه اطاعت خدا است یا نه یعنی تعبدا امر ولی الامر را قبول کنید هر چند امرخدا معلوم نباشد والا اگر امر خدا معلوم شدپس آن عین اطیعوا الله است بلکه همچنانتکه تعبد بقول نبی واجب است تعبد بقول ولی الامر واجب استو بالضروره این معنی در صحابه نیست پس باید در عترت باشد

و ایضاً دخول امیرالمومنین‌علیه السلام وحسنین (ع) یقینی‌است چه احدی بر ایشان در حیات پیغمبر امیر نشد بالاتفاق و علی علیه السلام بر همه اصحاب امیر شد بخصوص در غزوه خیبر که ابوبکر و عمر در زیربرچم آنسرور بودند بالاتفاق وایضاً در آخر کار پیغمبر «ص» اسامه را امیر کرد بر همه اصحاب که بیرون روند و ابوبکر و عمر بالتفاق جزءلشکر اسامه بودند و مامور بودند و تا اسامه حیات داشت او را امیر میخواندند و همی آنسرور امر برفتن لشکر میفرمود و مکرر میفرمود

انفذ و اجیش اسامه لعن الله من تخلف عنها

بزرگان سنیان و اعیان علماء ایشان این لعنت نامه را نوشتند چه شدکه اسامه نرفت تا آنسرور وفات کرد و بمدینه بر گشت تا ابوبکر خلیفه‌شد و عمر را نگاه داشت پس از آن اسامه رفت بدیهی است که ابوبکر و عمر

مامور بودند و اسامه امیر بود پس معقول نیست امیر بر اسامه و جمیع امت گردد پس البته علی امیر بر اسامه و ابوبکر و عمر وسایر امت باشد و ایضاً معقول نیست خدا چنین امری بفرماید با این اهمیت و بیان الامر نفرماید بلکه این آیه بمنزله کبری و آیه سابقه بمنزله صغری است که در آن تعیین ولی الامر فرمود برای همه اصحاب و در این آیه ایجاب اطاعت عترت اطیاب بر اصحاب فرمود «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها (الایة الرابعة) و کونوا مع الصادقین» بالضروره غیر عترت طاهره معصومی نیست و بالضروره غیر معصوم مامون از کذب ولو سهواً نیست و بالضروره مراد از آیه صادق فی الجمله نیست چه هرکاذبی فی الجمله صادق است پس البته کسانی مرادند که بالکلیة مامون از کذب باشند تا خدا امر فرماید که تعبد کنید بمتابعت ایشان و پیروی کنید در حرکات و سکنات و همه حالات ایشان چنانچه ظاهر تعبیر بودن و کون با ایشان است که این امر آکد است از امر باطاعت چه آن متوقف بر امر و طلب است و این الزام بهمراهی است ولو بدون امر قریب، ولکم فی رسول الله اسوه حسنة» بلکه عیناً همان است بزیاده وجوب و بدیهی است که وجوب تاسی در غیر معصوم نیست وعلی ای حال اگر

آیه مخصوص بعترت طاهره نباشد شامل ایشان باشد بالضروره پس ایشان قدر متیقن و غیر شان معلوم العدم وایضا چون غیر ایشان نیست پس مراد ایشانند والا هیچ مصداق نداشته باشد وایضا عصمت ایشان از کذب از آیه تطهیر ثابت میشود واز آیه مباهله «فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» چه معقول نیست پیغمبر «ص»

من یمکن فیه الکذب ولو سهوا

همراه خود بمباهله آورد و چنین لعنت نامه توجیه بخصم فرماید و لهذا منع فرمود که احدی جز خمسه آل عبا که معصوم از کذب باشند از مدینه بیرون نیاید و از آیه «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا» حضرت امیر فرمود انا ذلک المنتظر «الایة الخامسه» «وارکعوا مع الراکعین» این آیه را همراه آیهٔ و هم راکعون بنما و بعجائب قرآن نظر فرما بدیهی است که ظاهر امر وجوب است چنانچه ضروری است که واجب بلکه جائز نیست اقتداء بهر راکعی پس مراد وجوب رکوع باامام اصل است ودانستیکه درقرآن اطلاق راکعون بر کدام اشخاص شده ایشان ولاة امرند پس الف و لام

مع الراکعین اشاره بایشان وچون عدالت شرط امامت در صلوة است پس مراد وجوب اقتدا واهتدا بولاة عدل است و قدر متیقن از عدول در هر زمان ائمه اثنی عشر باشد بلکه غیر ایشان یا کافر بودند یا فاسق و این حکم دائم باقی متصلا منطبق نمیشود مگر بعترت طاهره که فرمود «ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی فان رکعتم معهم فلن یرد رکوعکم و ان یبطل ابداً» «الایة السادسة» «وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی» ای مسلمان عاقل و ای لبیب غیر غافل آیا هیچ تامل میکنی آیا در فکر هدایت هستی آیا از عذاب خدا میترسی یا همه اش نه نه نه ببین معنی این آیه چیست و روی سخن با کیست آیا معقول است تطبیق این ایه بر غیر مذهب شیعه و غیر آنچه در حدیث متواتر است

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه

پس بعد از توبه نصوح و ایمان حقیقی و عمل صالح خدا پسند دیگر چه میماند که بفرماید (ثم اهتدی) کلمه ثم للتراخی است دلالت بر نهایت بالاتری این مقام از آن مقامات سابقه دارد لهذا جمله از بزرگان اصحاب ائمه متعجبانه سوال میکردند که (ما هذا الاهتداء) و این همان عین مذهب فرقه ناجیه امامیه است که مطابق با احادیث متواتره نبویه است

بلکه منطبق با ضرورت اسلام است فی الجمله از وجوب معرفت ومحبت ائمه اثنی عشر واینکه اگر عمر دهر عمر کند وتمام را بنماز و روزه و زکوة و جهاد بگذراند و امام زمان خود را نشناسد و یقین بامامت و حیات و عصمت او نداشته باشد ابدا خدا از او قبول نکند و تمام عملش باطل و توبه‌اش مرد و د خواهد بود چنانچه فرمود **انما یتقبل الله من المتقین** پس ای معتقد بقرآن درست تامل در این آیه کن من بنده دلیلی بهتر از این آیه ندارم «**الآیة السابعة**» **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس** باید تامل در نکات ورموز محکمات قرآن نمود چون در این آیهٔ امر بتبلیغ و بیان است پس البته از محکمات است کدام امر مهمی است که پیغمبر در بیانش خوف ازمردم یعنی اصحاب دارد نه از کفار چنانچه تعبیر بناس فرمود نه کفار «**وایضا**» امر بتبلیغ بحاضرین و صحابه بود و در آن محضر کفاری نبودکه از آنها بترسد «**وایضا**» درمبدء بعثت با وحدت از همهٔ کفار نترسید چه شد در آخر کار و سلطنت میترسد و منتظر وعده حفظ الهی است تا تبلیغ کند «**و ایضا**» آیه دلالت دارد که حکم نازل شده بود و آنسرور مهلت میطلبید تا اینکه این تشدید رسید «**وایضا**» دلالت کند که این مطالب اهم همه اصول وفروع دین است که اگر تبلیغ

نشود همه باطل و عاطل خواهد شد گویا هیچ تبلیغ نفرموده چه مراد از فما بلغت رسالته رسالات همان یك حکم نیست چه این بدیهی است ومحتاج بیان نیست و اشعار بتهدید و موجب تاکید و تشدید نمیشود بلکه چون عدم تعیین امام موجب ضلال همه انام است چنانچه حدیث ثقلین صریح در این مرام است بلکه سبب اضمحلال اسلام بالتمام بود چه دشمنان دین عود جاهلیت میدادند و هجوم نصاری و یهود و مد عیان نبوت کاذبه را غیر عترت هرگز دفع نمیکرد پس البته بزودی اسم و رسم اسلام محومیشد پس گو یا پیغمبری نیامده و ابدا تبلیغ نفرموده پس معلوم میشود این امر همان مطلبی است که در حدیث قرطاس حضرت خواست بنویسد چیزیکه مانع از گمراهی امت شود الی الابد پس اصحاب مانع شدند و معلوم است که این امر اهم امور و غرض از تبلیغ است پس همین امر مراد در آیة است و خوف پیغمبر از صحابه بود که مرتد شوند و منجر بنزول عذاب یا قتل اصحاب شود پس معلوم شد که حضرت تبلیغ فرمود در غدیر خم واما در حجره پس خواست تاکیدا بیان فرماید و نوشته باقیه بعد از خود بیادگار بگذارد پس مراد در حدیث قرطاس اینستکه بنویسم برای شما همان مطالبیرا که تبلیغ کردم که مانع از ضلالت

شما است بعد از من پس نظر کن که کتاب خدا و فرمایش رسول (ص) چگونه تفسیر و بیان میکنند بعضی بعضی را «الآیة السابعة»

و ما کان للمؤمنین ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه

چون بالضروره علی نفس پیغمبر است بدلیل آیه مباهله که مراد ازانفسنا علی است چه هر کسی دعوت میکند غیر خود را پس مراد دعوت پیغمبر است علی را و جمع منافات ندارد چنانچه نسائنا مراد خصوص فاطمه سلام الله علیها است و تعبیر بلفظ جمع باعتبار مقابله با انفسکم و نسائکم است «وایضا» در صحاح سنیان در شان امیرمومنان حضرت پیغمبر فرمود اولابعثن الیکم رجلا کنفسی پس چون ثابت شدکه علی(ع) حکم نفس پیغمبر دارد پس آیه میفرماید نباید هیچ مومنی تخلف از رسول کند و میل نکنند از نفس پیغمبر بنفس خودشان و بالضروره تخلف کردند خلفا از علی و رغبت و جلب خلافت بسوی خودشان نمودند و در احادیث صحیحه (علی منی و انا منه وهو ولیکم بعدی) تعیین صغری فرمود و جمع بین صغری و کبری که مفاد آیه باشد فرمود کما لا یخفی (الآیة الثامنة) (انما انت منذر ولکل قوم هاد) نصی است در وجوب تمسک بعترت و

اهتداء بایشان مثل آیه ثم اهتدی و دلیل بر این احادیث (ثقلین) است که الی یوم القیمه هر که تمسک بعترت کند و اقتدا و اهتدا بآنها جوید هدایت شود پس عترت هادیان طریق حق و اولیاء مطلق میباشند «وایضا» این آیه نظیر حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه است «و ایضا» بضروره اسلام ائمه اثنی عشر هریك هادی راه حق بودند پس بحکم آیه باید مردم اهتداء و تمسك بایشان جویند «وایضا» آیه منطبق نشود مگر بمذهب امامیه که هیچ وقت زمین خالی از حجت و معصوم هادی نیست و اما سنیان پس هیچ یك از خلفا را معصوم نمیدانند و بدیهی است که هادی مطلق معصوم باید باشد «الآیة التاسعة»

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

گذشت که اگر دوستی دوستش بمیرد البته محزون میشود و در مقابل تسلیه و تعزیه و دوستی و دل سوزی برای اهل و اولادش بر آید و آیه دلالت دارد که رسالت اجر و زحمات من دوست داشتن اقرباء من است و بدیهی است که این سفارش حال اضطرار و شدت اقربا را بالا ولویه میگیرد چنانچه بدیهی است که بعد از وفات پیغمبر

اهل بیت پیغمبر در شدت افتادند و نهایت حاجت بدوستی اصحاب داشتند
پس کدام محبتی خلفا با عترت و اقربای پیغمبر داشتند اگر محبت داشتند
در سقیفه بنی ساعده اسم علی را میاوردند و بیعت برای او میگرفتند میآمدند
اعانت برتجهیز آنسرور میکردند علی را بمسجد میبردند نماز با او میخواندند
چنانچه رسم همه مسلمین است اگر عالمی در مسجدی امامت داشت وفات
کرد پسر یا برادر یا داماد یایکی از نزدیکان او را «الاقرب فالاقرب» که عادل
و قابل باشد او را بمسجد میبرند و بجای متوفی امامتش میدهند و اقتدا
باو میکنند پس اگر ابتدا اعتنا بآل او نکردند و شخص دوری را در
مسجد امامت دادند و بقهر برادر و دامادش را که افضل و از همه اعلم
بوده برای اقتدا و بیعت بکمال توهین کشیدند و ملك دختر متوفی را
از یدش گرفتند و نص قرآن را تاویل کردند و رد کلام و شهادت
ایشان نمودند تا اینکه دختر پیغمبر با کمال غضب بر ایشان وفات کرد
پس بالضروره معلوم میشود که بقدر ذرهٔ محبت باهل بیت نبوت نداشتند
پس آیه دلیل است بر وجوب محبت ولازمه محبت بیعت و قبول خلافت
آنها است بخصوص اگر آنها مطالبه کنند و اصحاب قبول نکنند پس
این رفتار دلالت بر حصول معادات شدیده بین عترت و اصحاب نمایند

«الایة العاشره» (واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا) بالضروره در
امر خلافت متفرق شدند بنی هاشم در خانهٔ فاطمه علیها السلام جمع شدند انصار در
سقیفه بنی ساعده دو فرقه شدند مهاجرین برای خود تلاش میکردند
و تزویرات بکار میبردند حبل الله کدام است که تفرق از ان حرام
است بالضروره اهل بیت عصمت باشند که اعتصام بآنها واجب است بلکه
اعتصام تحصیل عصمت است و تا معصوم نباشد تحصیل عصمت محال خواهد بود
و این اعتصام همان تمسك در کلام رسول است بثقلین و تفرق همان
منع اصحاب است از نوشتن پیغمبر کتاب را
بهمین مقدار از ذکر آیات کتاب در باب امامت عترت اطیاب و رد
خلافت اصحاب که عین انقلاب الی الاعقاب است اکتفا کردیم
و اگر نه باغلب آیات کتاب در فضل و منقبت آل و مثالب خلفاء
جور میتوان استدلال نمود ولو بضم مقدمهٔ نقلیه یا عقلیه بوده باشد چنانچه
در کتاب (القرعه) و حاشیه تفسیر قمی و دیگر مؤلفات خود نوشته ام

(مقام ثانی)

در استدلال بسنت و کلام رسول «ص» برای امامت و خلافت دوازده امام

علیهم السلام پس بدان و بفهم و خدای عز وجل را شاهد و گواه میگیرم (و کفی بالله شهیدا) بر خودم و بر هر که در این اوراق مختصره نظر نماید که من یك کلمه دروغ و اغراق ننویسم و بهوا و هوس رقم نزنم و خواننده بنظر الهی و طلب هدایت از حق سبحانه و تعالی و پناه بساحت قدس او برد از شر شیطان انسی و جنی که چنان جرئتی دارد که مقابله با تهدید خدای عزوجل میکند و میگوید فبعزتك لاغوینهم اجمعین پس اگر روایتی از سنی یا شیعه شنیدی که اغلب اصحاب دانسته و فهمیده دست از عترت اطیاب کشیدند و ابوبکر که سر منشاء این امر است باعتراف خودش همیشه شیطانی بر او موکل بود اغوا میکرد او را و بضلالت وگمراهی میانداخت او را حالا مراد ابوبکر شیطان جنی است چنانچه از سائر اخبار سنیان معلوم میشود یا مراد شیطان انسی است چنانچه اخبار شیعیان بلکه از قرآن استفاده میشود خدا بهتر میداند تعجبی ندارد و داد و فریاد سنیان بیجا است بخصوص که صریح قرآن و صحاح متواتره بین سنیان است قوله تعالی وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین بلی این عجب است که ابوبکر

این آیه را خواند و همه شنیدند مع ذالك فورا بسوی سقیفه دویدند و خلافت را ربودند اگر صحابه همه عدول و متقی بودند چنین خطابی بایشان نمیشد و چون میشنیدند میترسیدند رجوع بثقلین کتاب و عترت میکردند بر فرض که تعیین خلافت عترت نشده از ایشان استصواب میکردند نه آنکه بالکلیه یك کلمه اسم آل نیاورند و عوض اجلال در اذلال و اضمحلال ایشان بکوشند و بالضروره اختلاف بین ایشان واقع شد و در کتب معتبره روایت کنند ما اختلفت امة بعد نبیها الا ظهر اهل باطلها علی حقها و آیة قد خلت من قبله الرسل اشاره بهمین است که اختلاف نکنید که بباطل و گمراهی خواهید افتاد مثل یهود و نصاری که قائل بتثلیث شدند و ذکر شاکرین با فرموده و قلیل من عبادی الشکور اشاره بانقلاب اکثر اصحاب است چنانچه در همه صحاح عامه خبر متواتر ارتداد صحابه بعد از پیغمبر «ص» مذکور است و باین تعبیر فرموده که همی گروه گروه بسمت جهنم میبرند فلا یبقی الا مثل همل النعم یعنی در صف محشر از صحابه نزد من باقی نماند مگر بقدر شتر انیکه از گله بجهة لاغری از چراگاه باز مانند آنها بهشت روند و معلوم است که آنها ضعفاء اصحاب باشند چون سلمان و ابوذر ومقداد و عمار و در اخبار معتبره مستفیضه

سنیان مذکور است (الناس تبع لقریش خیار هم تبع لخیارهم و شرارهم تبع لشرار هم) پس البته واجب است تمیز دهیم وتفحص کنیم از خیار قریش و متابعت کنم ایشان را وبالضروره عترت طاهره خیار قریش میباشند پس واجب است متابعت ایشان و اما خلفاء پس اگر معلوم الحال نباشند پس بالضرورة محل اختلاف و مورد قیل و قال میباشند پس نباید متابعت آنها کرد چه لا اقل مورد احتیاط میباشند با اینکه حدیث معتبر خیار هم فی الجاهلیه خیارهم فی الاسلام تشخیص خوب وبد میکند چه مسلم عندالکل است که عمردر جاهلیه کمر بر قتل پیغمبر بسته و از همه کفار قریش بیشتر اذیت و ازار آنحضرت میکرد اما عثمان که همه اصحاب و زوجات پیغمبر بر خلاف او قیام کردند و اهل مدینه او را کشتند و نعش او را تا سه روز بروی زباله ها انداخته بودند وبنی امیه و یاران آنها جرأت دفن او نداشتند بالاخره شبانه در مقبره یهودیها دفن کردند بدون غسل و کفن و نماز پس بالضروره زوجات و صحابه و اهل مدینه و مسلمانان او را از خیار قریش نمیدانستند و بالجمله ادله و سنن در تعیین خلفاء حقه و ائمه هدی بی حد و بی شمار است و در اینجا اکتفا بچند خبر متواتر بلکه ضروریات اسلام کنیم (الاول) اخبار ثقلین

که هزار ها صحابه شنیدند و هر عالمی شنیده و روایت کرده ومکررا حضرت رسالت بعبارات مختلفه در مواطن کثیره تصریح فرموده و در بسیاری از طرق مصححه تصریح بلفظ خلافت فرموده چنانچه جمعی از اکابر سنیان چون طبرانی در کتاب کبیر و سیوطی در جامع صغیر و ابن عقده در کتاب موالاة و امام ثعلبی در تفسیر و غیر ایشان روایت کردند بسند صحیح از زیدبن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی تارك فیکم خلیفتین کتاب الله عزوجل حبل ممدود من السما الی الارض و عترتی اهل بیتی الخ فاضل منجم باش حنفی میگوید این حدیث صحیح و صریح است بر مذهب شیعه وابداً قابل خدشه و تاویل نیست (الثانی) اخبار خلفاء اثنی عشر که از متواترات است و همه علماء سنیان تصریح بعجز از فهم آن کردند چونکه بر مذهب آنها درست نمیاید بلکه نص است بر مذهب شیعه (الثالث) خبر متواتر بل فوق التواتر خبر غدیر خم و کافی است در بیان خلافت علی (ص) و ولایت او همین یك کلمه من کنت مولیه فهذا علی مولاه وازصراحت دلالتش بعضی همچون آمدی اصلا منکر صحت خبر شده و این بسیار عجیب است (الرابع) حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه

و بالضروره معرفت غیر عترت واجب نیست و این حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی است و با اختلاف الفاظ هر کسی روایت کرده بلکه متواتر معنوی است اگر متواتر لفظی چنانچه شیخ بهائی گفته نباشد (الخامس) اخبار علی منی وانا منه وهو ولیکم بعدی ودربعض طرق (و هو ولی کل مومن بعدی) که از اخبار مستفیضه بلکه متواتره است همه روایت میکنند حتی ابن حجر در صواعق با اینکه در اول کتاب خود انکار کرده چون دروغ گو حافظه ندارد من بعد خودش بهمین لفظ روایت میکند (السادس) حاکم در مستدرک و ابن حجر در صواعق از جابر روایت کنند علی امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخذول من خذله پس هرکه طلب بیعت از او کرد البته علی را امام خود نداند پس بنص این خبر از ابرار نباشد و بهمین معنی است حدیث علی یعسوب المؤمنین که ابن عدی و ابن حجر روایت کنند و در صواعق طبرانی و ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کنند

ما انزل الله یا ایها الذین آمنوا الا وعلی امیرها و شریفها

و بهمین معنی است احادیث علی سید العرب که بیهقی و حاکم و ابن حجر روایت کنند و معلوم است که باین حدیث همه عرب عبید

علی میشوند وعلی سید و مولی و امام و امیرانها خواهد بود آیا سزاوار است که عبد از سید خود طلب بیعت نماید و تخصیص بعرب از جهت تنصیص و اینکه عجم اقرب بتشیع و قبول میباشند چنانچه محسوس است واز همین قبیل است حدیث ابن ماجه و حاکم نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنه انا وحمزة و علی والحسن والحسین والمهدی و از همین منوال حدیث (خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی) که حاکم و ابن حجر آوردند واز این قبیل اخبار بسیار است مثل خبر احمدبن حنبل و محاملی وذهبی و غیر ایشان از عایشه (قال جبرئیل قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم) که دلالت بر افضلیت عترت از انبیا و مرسلین مانند فضیلت خاتم النبیین میکند و آیا عقلا جائز است که مفضول طلب بیعت از افضل از انبیا و مرسلین نماید و ابونعیم مکرراً روایت کرده بلفظ امام اولیائی که حق تعالی در حق علی بپیغمبر فرمود ایضا ابو نعیم روایت امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین در حلیة الاولیاء آورده (وایضا) روایت کرد ولیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی الخ و احمد در مسند روایت کرد انت سید فی الدنیا و سید فی الاخرة و دیلمی روایت کند فکان ای

النبوة ولعلی الوصیة «السابع» اخبار منزله از متواترات است انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانبی بعدی و در بعضی تصریح بخلافت شده مثل روایت ابن مغازلی انه لاینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی و بالضرورة دلالت کند که هر که تخلف از بیعت و متابعت علی نماید مانند یهود باشند که مخالفت هرون کردند و بگوساله پیوستند

«الثامن» اخبار سفینه نوح از مسلمات است که فرمود مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق چنانچه در صحیح مسلم است و در بعضی هلك دارد و در بعضی زج فی النار و در صواعق میگوید و جاء من طرق عدیده و بالضروره دلالت کند که هر که ترك اهل بیت کرد مانند پسر نوح و سائر اهل زمین که هلاك شدند خواهند بود آیا اصحاب سقیفه همان اصحاب سفینه اند حاشا و کلا «التاسع» اخبار باب حطة و انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له این عبارت صواعق است و در بعض طرق است من دخله کان مومنا و من خرج منه کان کافرا دیلمی روایت کرد علی باب الدین من دخل فیه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا و اخبار متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل بوده در این امت مثل

آن واقع است پس سئوال میکنیم باب حطه در این امت کیست تبدیل قول در این امت از کیست هرون و سامری و عجل این امت کدام کسانند

(العاشر) اخبار متواتره وصایت چنانچه احمد بن حنبل در مسند از ابی هریره بلفظ لا تقعوا فی علی فانه منی و انا منه وهو ولیی و وصیی من بعدی و دیلمی بلفظ لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی و ابن مغازلی بلفظ من انقض هذا النجم فی منزله فهو وصیی «و ایضا» دیلمی و مناوی وانت یا علی خاتم الاوصیاء ابونعیم بلفظ خاتم الوصیین «ایضا» دیلمی بلفظ ولعلی الوصیة حموینی و سمهودی بلفظ و هذا علی سید الاوصیاء ابو نعیم بلفظ یارب انه اخی و وصیی ابن المغازلی بلفظ ففی النبوة و فی علی الامامة و بالضروره احدی از امت هیچ پیغمبری از وصی آن پیغمبر طلب بیعت نمیکند و حکمران بر وصی نمیشود لهذا سنیان انکار وصیت پیغمبر کردند و گفتند هرگز ابوبکر بر وصی پیغبر امارت نمیکند و هر اسمی و وصفی را ادعا کردند مگر این اسم مبارك که برای علی علیه السلام ماند که علی وصی پیغمبر است لا غیره و چون این امر بالضروره ثابت است و محال است که در کلام خدا و سنت رسول همه

امت را امر بوصیت کردن نماید و خود ترك نماید و حال آنکه تعیین وصی و خلیفه و امیر و امام از اهم مهام است پس البته پیغمبر تعیین وصی فرموده وبالضروره غیر از علی در امت وصی بپیغمبر نیست چنانچه بالضروره وصی پیغمبر اولی بخلافت است و الحمد لله که امر امامت از آفتاب تابان روشنتر است

(باب پنجم)

در معاد است و این اصل از هم و اعظم همه اصول دین برای عامه اهل عالم است و اعتقاد جزمی و یقین قطعی بان از همه الزم است هر چند اصول اربعه سابقه افضل و اجل است موضوعا لکن بدون این اصل آنها نتیجه در ثمره مقصوده اصلا ندهند چه تمام غرض از خلقت خلق و بعثت انبیا و تشریع شرایع خیر و انتفاع بشر و دوری آنها از هر سوء و شر است و بالضروره تا اعتقاد بمعاد نباشد دواعی بفعل خیر و روادع از فعل شر در نوع بشر میسر نگردد و بهمین جهت است تکرار و اصرار آیات قرآنی در ذکر معاد حتی آنکه کمتر سوره بلکه قصه ایست در وحی الهی که از غمه معاد خالی باشد

و بالضروره ترغیب و ترهیب و وعد و وعید بغیر یوم موعود هرگز صورت نگیرد (بدانکه) اصل اعتقاد بمعاد عقلی است لکن خصوصیات آن نقلی است پس واجب است اعتقاد بمعاد جسمانی و ادله عقلیه بر معاد زیاد است اکتفا بچند وجه کنیم

(الوجه الاول)

آنکه بعد از اتقان اصول سابقه از علم و قدرت و حکمت خالق متعال و بزرگی و عظمت و مرحمت و مکرمت حضرت ذی‌الجلال محال خواهد بود که انسان باجمال و کمال را خلق فرماید و او را معرفت و توفیق دهد و انسان همیشه از حضرتش دوام لطف و مزید کرم و نعم و ادامه خوبی و خوشی مسئلت نماید چنانچه ضروری حال و مقال هرذی روح است مع ذلك آن حکیم قادر فیاض رحیم دست رد بسینه همه اهل عالم زند همه را فانی محض نماید و اجابت مسئول احدی ننماید حضرت خالق که در ابتدا بدون سئوال لطف عام از جمیع جهات بر جمیع انام نمود چگونه بعد از تضرع و ابتهال و ابرام استدعا و سئوال قطع فیض نماید بخلی از این اعظم در همه عالم تصور نمیشود و بالضروره بزرگی حق تعالی منافی بافناء محض است پس البته مرك

مجرد انتقال از عالمی بعالم دیگر بلکه بهتر خواهد بود

(الوجه الثانی) آنکه بعلم وجدانی در نشو و نماء انسانی نظر میکنیم حسا میبینیم که همی در مقام ترقی سیر میکند از عالم جماد بنبات و از آن بعالم حیات و از صلب که در آن نشوو نمائی نیست برحم و از عالم نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و از مضغه بعالم عظام و از آن عالم بعالم لحم و شحم و از جسم بعالم روح و از عالم رحم بخارج واز عالم رضاع بعالم اکل و شرب و از عالم حیوانی بعالم انسانی و از عالم صبا و نادانی بعالم رشد و فهم و عرفان تا آنکه بمقامات عالیه علم و صلاح و اصلاح و ارشاد چه رسد بمقام شامخ ولایت وامامت و نبوت و رسالت رسد پس آیا هیچ عاقلی احتمال میدهد که چنین انسانی فانی محض گردد بلکه البته استقراء احوال انسان موجب قطع میشود که عالم موت مثل سائر عوالم سابقه است انتقال از عالم سافل است بعالم عالی و البته انتقال حالی است بحالی و در آیات قرآنیه اشاره باین وجه دارد اگر گوئی شخص هر چه پیر تر شود بالحس قوای جسمیه و روحیه او کمتر میشود جواب گوئیم بلی جسم ضعیف بلکه از بین میرود لکن قوه روحیه و عقلیه او محفوظ و رو

بترقی است و ابدا تنزل نمیکند و اگر بحسب ظاهر نسیان غفلت عارض شود پس ملکات نفس ناطقه محفوظ ماند و لهذا مجنون چون عاقل شود علوم سابقه و اخلاق کریمه خود را دارا باشد و حاجت بتحصیل جدید ندارد پس مرگ نیست مگر انقطاع تعلق روح از بدن و لو تدریجا و خواب اقوی دلیل است بر این مطلب که بدن از حس و حرکت بالکلیه میافتد وروح بتمام قوه باقی است خدا تعلق او را کم میفرماید رهنگام بیداری رها میفرماید چنانچه فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیه الموت و یرسل الاخری

(الوجه الثالث) آنکه بالضروره فعل حکیم عبث و بی غرض هرگز نخواهد بود و واضح است که غرض انتفاع خلق است نه خالق و بالضرورة فناء مطلق انسان منافی با انتفاع او است پس عدم معاد نقض غرض خواهد بود نقض غرض قبیح و فعل قبیح بر حکیم محال است و مثل عوام فهمی آنکه شخص فلاح دانائی زمین شوره زار بی آب و علفی را سالهای دراز آبیاری کند تا قابل و شیرین شود پس اشجار مثمره و ریاحین طیبه در آن غرس کند پس بعد از گذشتن قرنها چون آن درختها بثمر رسد و ریاحین گلها باز کند بناگاه تیشه و تیغ وارهٔ قهر

و غضب بدست گیرد و همه آن باغ لاله زار و اشجار پر اثمار را بر کند و بر هم ریزد آیا هیچ عاقلی بلکه غافلی چنین کند تاخدای حکیم تعالی نماید **(الوجه الرابع)** آنکه اگر عالم آخرت و ثواب و عقاب عقبی نباشد و مجرد همین عالم دنیا باشد ظلم لازم آید و بالضروره فناء مطلق منافی بانظام این عالم خوش انتظام است چه بسیاردیده و شنیده شده است بسیار ظالمین هستند که در دنیا کیفر و جزا نیابند وچه بسیار مظلومین هستند که از رنجش ظلم و آتش جور سوختند ورفتند پس چگونه موافق با عدل خالق درست آید که بعض عبید خود را بر بعض دیگر مسلط گرداند و بمرئی و مسمع او عبد ضعیف مظلوم هر چه استغاثه کند اصلا اعتنا نکند نه ظالم را جزا و عقاب و نه مظلوم رااجر و ثواب دهد البته این بی اعتنائی و تحمل از ادنی عاقلی محال است فکیف بخدای رؤف عطوف پس یکی از حکم ابتلاء مظلومین آنستکه دلیل واضح بر معاد قائم گردد بلکه ظالم را در دنیا بیشتر مهلت و عزت و شوکت دهد و بخود وا گذارد چنانچه آیات قرآنیه دلالت بر آن دارد **ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم الایة**

(الوجه الخامس) نظر باتقان صنع وحسن نظام تام این عالم حسی چون

کنیم که از برای هر حاجتی علاجی و برای هر مرامی طریقی و برای هر مرضی دوائی و برای هر فقری غنائی هست پس چرا از برای مرض موت بهیچ نحو داروئی و طریقی بسوئی نیست پس چون یافتیم که برای هیچ کس چارهٔ از مرگ نیست خواهیم دانست که مرگ فناء مطلق و فساد محض نیست بلکه صرف انتقال از حالی بحالی و عین صلاح مآلی میباشد و مجرد عدم علم باحوال آتیه و عدم رجوع احدی بدنیا منافی بابقا نیست چنانچه در این عالم هر که در عوالم سابقه بودعلم بعوالم لاحقه نداشت و رجوع از عوالم لاحقه بعوالم سابقه هرگزنخواهد کرد **(الوجه السادس)** هرگاه غافلی بواسطهٔ کم فهمی و انغمار در مادیات و شهوات حیوانیه از این وجوه عقلیه یقین قطعی حاصل نکند پس بالضروره مظنه برایش حاصل شود و بدیهی نزد هر عاقلی است که دفع ضرر مظنون واجب است پس واجب است عقلا که ملاحظه عالم آخرت را کند که تا در آن مضرات مظنونه نیفتد چه شد که مدار همه امور دنیویه مردم بعمل و التزام بمظنونات است و ترتیب آثار بر آن کنند هیچ تاجری معاملات خود را با ظن بضرر یا مال التجاره را از راه مظنون الخطر سیر نمیدهد پس چه شد که در دینیات نه اعتنا

بیقین و نه باکی از مظنه دارد بلکه سرمایهٔ عمر عزیز را مظنون الضرر حمل میدهد (الوجه السابع) آنکه بر فرض محال اگر مظنه‌هم پیدا نکند لا اقل شك دارد و هرگاه کسی در راه بر سر دو راهی که یکی مقطوع الامن و الامان است و دیگری مشکوك است و احتمال خطر در او است پس بالضرورة هیچ عاقلی دست از یقین بامنیت بر ندارد واز راه محتمل الخطر سیر نکند و بالضرورة در فکر آخرت بودن وعمل صالح و متابعت شریعت کردن هیچ ضرری و خطری نیست نه بدنیا ونه بعقبی بلکه بالضرورة برای دنیا اصلح است چنانچه بالحس و العیان‌میبابیم اهل شرع آسوده تر معیشت میکنند ماکل و ملبس و مسکن و منکح طیب و باکیزه و خواب و بیداری گوارا عمر را میگذرانند و اما مخالفان شرع اگر چه ثروت و مالیه و قصور و مخادیم بیشتر دارند لکن الام روحی و تفرق حواس و ابتلاءات آنها بی اندازه بیشتر است چنانچه بالحس در این سنوات عصر به خوه مشاهده کردیم از حروب عمومیه بی در بی که تمام دنیا را یك بارچه آتش کردند و سکنه بحرو بر را تلف نمودند بروی زمین غیر ظلم و جور و مرك وجوع و عطش و خون و جیف منتنهٔ و گریه و فریاد اطفال و زنان و ناله

جرحی و خوف و خطر و دو بدری برهنه‌گی و امراض و اوجاع و حبس و طرد و کذب و خیانت و خیانت و هر بدی که تصور شوددیگر چیزی فرو نگذاشتند و بحمدالله وله الشکراگر راحتی برای احدی تصورمیشد برای اهل دین بوداگر چه آنها هم در شکنجه ها بسبب بی دینها بودند لکن بهتر از دیگران بلکه بملاحظه وعده‌های الهیه و مثوبات اخرویه زحمات دنیویه بر آنها اسان میگذشت این از حیث دنیا و اما حیث عقبی پس بالضروره دیندار در امان است و همه عقوبتها برای بی دینها مهیا است پس طریق احتیاط التزام بدیانت و اعتقاد بمعاد است و حضرت سید العارفین اشاره باین وجه فرماید

قال المنجم و الطبیب کلاهما — لم یحشر الاموات قلت الیکما
ان کان قولکما فلست بخاسر — ان کان قولی فالخسار علیکما

(الوجه الثامن) هر گاه بر فرض بسیار محال اگر بواسطه و ساوس شیاطین جن و انس در نفوس جوانان عصریه و شبان جدیدیه مظنه بر خلاف باشد و بالضروره احدی را یقین بر خلاف محال است حاصل شود چه بالضروره ملتزمین بیك دینی و ملتی و یك نحو معاد و جزائی بیشتر و افضل و اکمل از طبیعیان میباشند بلکه اگر کسی هم واقعا

مظنه بر خلاف معاد داشته باشد بقدر قطره در مقابل بحار نخواهد بود و احدی در عالم ادعای یقین بر خلاف ندارد نهایت دعواشان آنستکه میگویند کی از آن عالم آمده و خبر آورده بلکه ما یقین داریم که این اشخاص قلیل هم یقین یا لا اقل مظنه بصدق دارند لکن بزبان انکار لسانی بجهة پیش رفت هوا و هوس نمایند

جحدوا بها واستیقنتها انفسهم

و بحکم عقل و عقلا جاهل باید رجوع بعالم نماید والظن یلحق الشئی بالاعم الاغلب پس البته واجب است رجوع این اوباش جهال نادر بعموم علماء عالم و یقین بصدق آنها کنند ولااقل از ظن بعدم تنزل نمایند

(التاسع) خوابهائیکه مردم زنده مردگان را که خبرهای صدق میدهند و خوبان را بحالت خوب و بد ان را بحال بدی و آثار حسیه از گذشته و آینده بر آنها مترتب میشود موجب یقین و قطع میشود که مردن فناء محض نیست بلکه روح انسانی از بدن مفارقت میکند و باقی میماند و هرگاه انسان مثل نبات و حیوان فناء و فساد محض میشد نبایست درخواب سؤال و جواب و صدق وصواب و این آثار بسیار چه چه از زنده گان بروز

میکند از ایشان ظاهر گردد آیا قلیلی از این امور از سنگ و چوب و نبات و حیوان در خواب دیده و یا شنیده شده پس البته روح انسانی در عالم روحانی باقی است که شخص خوابیده روحش ملاقات او کند چنانچه روح خوابیده موجود است بالضرورة روح مرده موجود خواهد بود و معاد محقق شود چنانچه خوابیده بیدار شود و فرق بین انقطاع تمام علقه و بعض علقه نخواهد بود (الوجه العاشر) لو سلمنا غمض عین از همهٔ وجوه سابقه نمائیم پس بالحس و الوجدان و استقراء در آفاق ممالك و ادیان دیدیم و شنیدیم که هر دولت منظمه و ممالك معظمه عالم را دینی و آئینی هست و التزام بیك عالم دیگری و ثواب و عقابی بنحوی از انحاء است که بواعث و روادع عموم آن ممالك از روی آن لوازم دینیه و عمده و عماد نیل بمقاصد شخصیه و نوعیه و تدابیر سیاسیه شان از روی همان جهات دینیه و عالم دیگر است و الامحال است ولو عاد تا انتظام مهام بمجرد نظر بهمین حیات ظاهری لهذا جملهٔ از غفله حیوان صفتها را دیدم که میگویند تشریع و دعاوی انبیاء علیهم السلام بجهة اصلاح و حفظ جهات دینویه است فقط و این غلط محض است چه اگر احتمال خلاف و کذب و العیاذ بالله دهیم نقض غرض

و فوت اثر مقصود خواهد شد و اگر مطلبی وجود اعتقادی آن از اهم واجبات است پس وجود واقعی آن اوجب و الزم باشد لهذا یکی از اطباء بزرگ نصاری طبالیان میگفت دیانت در بشر بمنزله نمک طعام است که طعام بی نمک علاوه بر بی مزه‌گی سبب هزارها امراض است

(اقول) و لهذا شریعت مطهره اسلام ابتدا و انتهاء بملح را مستحب فرموده در همین سفر این من بنده در نمره اعلای شمند فراز محمره بطهران تشنه شدم نمیخواستم آب بخورم چون کفار مسافرت داشتند لهذا خیار تراشیده مغز آنرا میخوردم زنی نصرانی دید گفت چگونه بی نمک میخورید گفتم تشنه‌گی باعث شده بهر حال بورود طهران تب عارض و دامنه‌اش طول کشید سه ماه است ضعفش باقی است و در طلب نمک طعام قضا یا بسیار دارم

(تذنیة) فی الحقیقه اگر عالم آخرت و بقا و ثواب و عقاب نباشد هیچ عاقلی نفسش در راحت و ذهنش در استراحت نخواهد بود مگر غافلی بابی یا بی باکی که از غایة نا پاکی بی اعتنائی کند و غصه نخورد بلکه هر مظلومی تسلیه خاطر بکیفر ملک قاهر کند وهم عظایم خرد را بمثوبات فاخرة عوالم آخره فرو نشاند چنانچه حضرت سیدالشهدا ارواحناله الفدا

در آن مصائب عظیمه که تحمل بلکه احتمال آن از طوق بشر خارج است فرمود و لقد هون ما نزل بی انه بعین الله و این فرمایش دستور عالی و برهانی محکم و بیانی شافی و نمایشی کافی برای اثبات اصول دین و یقین بعالم آخرت است و همچنین هر مبتلا بانواع بلا و هر مصابی باقسام مصائب و ابتلا اگر دلرا خوش بفکر ثواب و اجر دار جزا نکند چه کند و حرارت قلب را چگونه فرو نشاند چاره جز کشتن خود نیابد (لهذا) انتحار و خودکشی در کفار و مسلمین فجار بسیار دیده و شنیده شده مادر پیر که جوان دست گیرش پیش چشمش در سوز تب دق لازم میسوزد بجز امید بخدا و اجر صبر در روز جزا بچه چیز ساکت و ساکن شود و خدمت مریض نماید یا مردن او رابیبند و بماند و هکذا مریض مایوس از حیات و فقیر مبتلا باهل و اولاد عراة و از همه بگذری از پیری و علائم موت ناگزیری پیر زمین گیر با ثروت و عزت و جاه و اهل و اولاد و دستگاه علائم مرگ را نزدیک مییابد اگر در فکر آخرت و راحتی بهشت و مقامات عالیه نباشد از غم واندوه زود از هم بپاشد بلکه بهمین عقیده از مظالم دست کشد و دستگیری فقرا نماید و صلهٔ ارحام کند این من بنده که از اول عمر

زنده گانی بضعف و نقاهت و تحصیل علوم دینیه کرده‌ام اگر چه سرمایه عمر عزیز را بقصور و تقصیر از کف داده‌ام لکن فعلا بهیچ قسم هم و و غم والم انواع سقم را تدارکی نیابم و در بیداری و خوابم بجز امید بفضل الهی و توسل بحضرت رسالت پناهی و یقین بعالم بقا ورجا وحسن ظن بثواب و رضا تسلی نیافته‌ام و اگر والعیاذ بالله عالم دیگری نبود فی الحقیقة مصیبت من عظیم بود و نمیدانم چگونه میتوانستم زنده بمانم و صبر نمایم پس چنانچه دفع شرور و مظالم جسمیه توقف بر اعتقاد بمعاد دارد کذلك دفع الام روحیه بر ان توقف دارد بلی برای ظلمه وعصاة نبودن آخرت بهتر است ولهذا خود را بسمت شیطان ووساوس او میکشند و عقول خود و یقین قلب را بتشکیکاتش میکشند و لکن بالضرورة وجود ظلمه و عقاید و اعمال آنها قابل اعتنا و اعتماد هیچ عاقلی نیست و اختصاص این جهت بآنها شاهد صدق بر بطلان او است (ان قلت) پس خوف ووحشت و گریه و انابه اولیا و صلحا برای چیست (قلت) وجوهی دارد اولا غالبا غیر معصوم باشند و یك گناه در جنب بزرگی حق سبحانه و تعالی و عظمت نعماء و آلاء او کافی است برای گریه همه عمر خصوصا که هیچ کس از عاقبت کار خبر ندارد باید در همه عمر خائف

و مترصد و گریان و لرزان از قهر الهی تعالی باشد و بالخصوص دشمن عظیمی همراه و همدوش خود دارد بایست آنی غفلت نکند نبادا نفس سرکش اطاعت دشمن کند و سعادت او را بیك حرکت از ریشه بر کند نعوذ بالله لعظیم من ذلك و (ثانیا) همان علم بعقوبات و جهنم و سوختن عصاة کافی است در خوف ودهشت و وحشت هر چند بداند که خود از اهل بهشت است چنانچه اگر در خواب یا در بیداری دریائی از آتش در او مارها و عقربها وگرزهای آتشین و هزار ها انواع عذاب بینی و اشخاصی در آن باشند بسوزند فریاد ها کشند بصورتهای قبیحه و صوتهای منکره مثل رعد اگر شخص نترسد دلش از سنك خواره سخت تر است آیا تصور نمیکنی و ندانستی که اگر ایستاده باشی ببینی کسی را چوب میزنند و او فریاد و استغاثه میکند یا کسی را بدار میزنند یا خوابانیده بخنجر حنجر او را میبرند البته ترس و دهشت و وحشت تو را فرو گیرد باآنکه ابدا بتو ضرری نمیرساند و البته غفلت بر عقلت مستولی شود خود را چون آن مبتلی میبینی و گمان میکنی که آن عذابها بتوهم خواهد رسید آیا نمیبینی که شخص

چون بر دیوار بلندی راه رود بخیال افتادن میافتد ووحشت او را میافکند (وثالثا) معصوم علیه السلام خوف و خطرش جهت علم بجلال و کبریائی حق سبحانه و تعالی است و اینکه مبادا از ترقی بمقامات عالیه بازماند چه حسنات الابرار سیئات المقربین و چه بسیار از مقامات متضاده باشد با تساوی یا رجحان پس باختیار راجح گریه بر فوت مرجوح یا متساوی کند و بتوبه و استغفار و انابه تحصیل فائت نماید و مجمل محامل چند وجه است

(وجه اول)

آنکه نظر بحال عصاة و مستحقین و معذبین کند و چون خود از جنس بشر است و مقتضی و قدرت بر معصیت در خود میبیند و بزرگی و قهر و غضب الهی را مشاهده میکند و شدت عذاب وحدت آتش جهنم را محسوس یابد پس ضرری ندارد غفلت از عصمت خود کند یا قطع نظر از آن کند و فرض وقوع اقل مراتب معصیت نماید پس خوف عذاب اورا مدهوش کند

(وجه دوم)

آنکه غالبا در دعوات و کلمات ائمه علیه السلام بطریق قضیهٔ شرطیه‌است و فرض محال محال نیست چه رسد بفرض ممکن با وجود مقتضی لاسیما که ایجاد مانع از طرف خدای تعالی است پس زهی سزاوار و بجااست که در مقام ستایش وبنده‌گی معصوم عرض کند ای قهار جبار اگرمرا بخود وا گذاری و عصمت را از من بگیری البته دشمن تو بر من چیره شود و من مستحق عذاب تو گردم در این وقت چگونه بر عذاب صبر کنم و چگونه از ثواب و قرب تو چشم بپوشم

(وجه سوم)

آنکه محبت ائمه علیه السلام بشیعیان باندازه ایست که گویا عین ایشان هستند و اتحاد روحی الم هر یك از متحدین را بدیگری میرساند بالحس و العیان شدت حال پسر بر پدر و مادر تاثیر میکند و از گریه فرزند گریان میشوند خدا فرمود درشان پیغمبر محمود صلی الله علیه وآله بالمومنین رؤف رحیم پس البته معصومین علیهم السلام عذاب و استحقاق آنها را علم دارند و تاثیر طبیعی در ایشان کند هر چند خودشان غافل باشند و هر چند هنوز واقع نشده باشد لکن همان علم و یقین

ائمه علیه السلام مؤثر است مانند پدر و مادر بکه میدانند فرزندشان فردا کشته میشود هر چند خود فرزند غافل بلکه مشغول لهو و لعب باشد والدین در گریه و ناله باشند پس کلمات ائمه در دعوات باعتبار اتحاد ایشان با شیعیان است چنانچه در آیهٔ لیغفرلك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر همین وجه قائم است

(وجه چهارم)

انکه این کلمات انشائیه باشد نه اخبار چنانچه تمام همین قسم است و در انشاء لازم نیست بداعی وقوع باشد بلکه صحیح است بداعی تعلیم مومنین باشد یا بداعی بزرگی خدا و اظهار بنده گی و فقر و فاقه خودشان باشد و گریه شان گریه شوق و بیهوشی وصل و تجلی نور الهی باشد فلم... موسی صعقا

کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55270353

عبادت و تضرع ... بهشت و نه از خوف ... باشد بلکه صرف استحقاق ذاتی و ربط کامل تام بین بنده است که حق مستحق معبودیت و خلق خلیق معبودیت است چنانچه

ائمه علیه السلام مؤثر است مانند پدر و مادر بلکه میدانند فرزندشان فردا کشته میشود هر چند خود فرزند غافل بلکه مشغول لهو و لعب باشد والدین در گریه و ناله باشند پس کلمات ائمه در دعوات باعتبار اتحاد ایشان با شیعیان است چنانچه در آیهٔ لیغفرلك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر همین وجه قائم است

(وجه چهارم)

انکه این کلمات انشائیه باشد نه اخبار چنانچه تمام همین قسم است و در انشاء لازم نیست بداعی وقوع باشد بلکه صحیح است بداعی تعلیم مومنین باشد یا بداعی بزرگی خدا و اظهار بنده گی و فقر و فاقه خودشان باشد و گریه شان گریه شوق و بیهوشی وصل و تجلی نور الهی باشد فل[illegible] موسی صعقا

کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55270353

عبادت و تضرع [illegible] بهشت و نه از خوف [illegible] باشد بلکه صرف استحقاق ذاتی و ربط کامل تام بین بنده است که حق مستحق معبودیت و خلق خلیق معبودیت است چنانچه